

علامه بدیع الزمان فروزانفر (ره)*
استاد بی نظیری که هنوز آسمان
دانشگاه طهران بر سر چنوبی سایه
نگسترده است

احمد مهدوی دامغانی

این ناچیز کم بضاعت چگونه می تواند درباره آنکه در زمان خود «محیط فضل و آداب» بود چیزی عرض کند، و از بحر وجود ذیجود و آثار محمود او چقدر می تواند در کوزه کم گنجایش مقاله ناقابل خود بریزد؟ اما به هر حال حکم «ما لا یُدْرکُ کُلَّهُ لایُتْرَکُ کُلَّهُ» است و اطاعت امر اساتید محترم واجب، از این روی چند صفحه می نگارد و از اینکه حق مطلب را چنان که باید و شاید نمی تواند ادا کند پوزش می طلبد. لازم است عرض کنم در این سطور از آن استاد اجل فرزانه به «فُروزانفر» تعبیر خواهد شد.

xxx

خداوند تبارک و تعالی در ربیع الاول سال یک هزار و سیصد و هجده قمری برابر سال یک هزار و دویست و هشتاد شمسی و یک هزار و نهصد و یک

* بخارا، سال چهاردهم، آذر - دی ۱۳۹۰، شماره ۸۴ - صص ۷۱ تا ۱۰۴.

میلادی در بُشرویه به مرحوم آقای آقا شیخ علی احمدی (از اعقاب ملامحمد تونی که گویا نوه مرحوم ملا عبدالله تونی مشهور متوفی در ۱۰۷۱ اند) و مرحومه بانو فاطمه سومین پسر را که ششمین فرزند آنان بود عطا فرمود و پدر محترمش او را «عبدالجلیل» نام نهاد و این عبدالجلیل بعدها در موقعی که ثبت احوال الزامی شد همان لقب «بدیع الزمان» را به عنوان اسم اول (به جای عبدالجلیل)، و «فروزانفر» را به عنوان نام خانوادگی خود انتخاب و ثبت کرد و بینی و بین الله که این نام و نام خانوادگی برازنده اوست و به هر صورت در کلیه اوراق هویتی و استخدامی او به همین نام معرفی شده است. فروزانفر چهار برادر و چهار خواهر تنی (ابوینی) و یک خواهر ناتنی (أبی) دارد که اینک فقط یک خواهر تنی و خواهر ناتنی ایشان بحمدالله تعالی زنده اند نام فرزندان مرحوم آقای حاج شیخ علی احمدی به ترتیب سنی چنین است:

- ۱- بانو نصرت احمدی
- ۲- بانو صدیقه احمدی
- ۳- آقای حاج شیخ محمدحسن ناصر قدسی
- ۴- بانو فاطمه احمدی
- ۵- آقای احمد نویم
- ۶- آقای آقا شیخ عبدالجیل = بدیع الزمان فروزانفر
- ۷- آقای محمود احمدی
- ۸- بانو ملکه احمدی (بنی هاشمی) که اینک در کشور آلمان ساکنند
- ۹- آقای محمدحسین احمدی
- ۱۰- بانو پری ناز احمدی که ساکن طهرانند (و خواهر أبی نه تن دیگر است)

(این مطالب به اقوال سرکار بانو دکتر نوشین فروزانفر (دختر بزرگ مرحوم استاد (ره)) و جناب آقای محمدحسین ناصر قدسی برادرزاده و رئیس دفتر آن مرحوم که اینک هر دو مقیم امریکا هستند مستند است)

مرحومان «فاضل» که آقای ناصر قدسی احتمال می دهند لقب ایشان «قاضی» بوده است. جدّ و حاج شیخ علی پدر فروزانفر مرجع روحانی متعیّن و عالم متشخص بشرویه و توابع بوده‌اند و ظاهراً حاکم شرع بلا معارض آن حدود شناخته می شدند. مرحوم اسمعیل مظفرالسلطان گنابادی نیای مادری جهانگیر تفضلی (ره) و برادران و خواهران ایشان در خاطرات خود می نویسد: «از جمله علمای بشرویه کسانی که حقیر به خاطر می‌دهم، آقای حاج میرزا حسن و آقای سیدفضائل (کذا: ظ: ابوالفضائل) فرزند ایشان و حالیه آقا سید ابوالمکارم، هر سه نفرشان مردم بی شرّ آرام صحیح‌العملی بودند یکی هم مرحوم فاضل بود پدر جناب آقاشیخ علی عالم حالیه بود این پسر در سلوک و خوش‌مشربی می‌گویند نمونه‌ای از پدر است، خود ایشان خیلی اخلاق خوبی دارند.» (خاطرات مظفرالسلطان به سال ۱۳۴۰ قمری) قدر مسلم آن است که همه قبیلۀ فروزانفر عالمان دین بودند. همه آنان که در سال‌های ۳۴-۳۵ به نحوی رابطه اعم از شاگردی و دوستی با او داشته‌اند گمان می‌کنم مرحوم آقای حاج شیخ علی احمدی را که در آن دو سال در طهران می‌زیستند دیده باشند که ایشان چه مرد محتشم موقرّ خوش سیمای میانه بالایی که اندکی هم تنومند می‌نمودند و همواره تبسمی شیرین بر لب داشت و در لباس روحانیت با عمامه‌ای نه چندان بزرگ و نه چندان کوچک چه خوش هیکل و با متانت و وقار جلوه می‌کرد. آن مرحوم در اواسط ۱۳۳۵ در تهران به سرای باقی شتافت و مجلس ترحیم او در مدرسه سپهسالار باشکوه بسیار برگزار

شد.

سوای مرحوم حاج شیخ محمد حَسَن ناصر قُدسی که در زمان حیات پدر از دنیا رفت هفت فرزند دیگر مرحوم آقای شیخ علی پس از آن مرحوم به رحمت الهی واصل شده‌اند و هم‌چنان که عرض شد اکنون بحمدالله دو دختر ایشان باقی هستند که خدای عمرشان را دراز گرداند.

برادران مرحوم فروزانفر که پس از او زندگی را بدرود کردند عبارت‌اند از مرحوم احمد نویم که بدو کارمند وزارت معارف بود، سپس منتقل به بانک کشاورزی شد و تا اندازه‌ای اهل فضل به معنای اخص آن یعنی ادبیت و عربیت بود و یک کتاب یا رساله‌ای هم به صورت متنی درسی برای مدارس ابتدایی یا متوسطه؟ تدوین کرده بود، هفده سال پس از فوت مرحوم فروزانفر یعنی در سال ۱۳۶۶ شمسی در طهران درگذشت و در همان سال به فاصله کمی از فوت آقای نویم، مرحوم محمود احمدی که عضو وزارت دارایی (بیشتر در دیوان محاسبات) بود نیز به رحمت خدا رفت مرحوم محمدحسین احمدی کوچک‌ترین برادر فروزانفر سه چهار سال پیش از این در «تکراس» دیده از جهان فُرو بست او به معاونت نخست‌وزیری و سرپرستی سازمان اوقاف نیز رسیده بود.

xxx

آنچه از سوابق تحصیلی مرحوم فروزانفر می‌دانم این است که او «مقدمات» را در همان بشرویه نزد پدر و برادر بزرگ‌تر خود مرحوم ناصر قدسی آموخته و به قرار فرموده خود پیشتر قرآن مجید را در طفولیت از بر کرده بود و ظاهراً در حدود شانزده هفده سالگی در حالی که معمم بوده به مشهد مشرف می‌شود و اختصاصی به مرحوم ادیب نیشابوری بزرگ (شیخ عبدالجواد متوفی ۱۳۰۴

شمسی و مدفون در «دارالسّعادة» یعنی تالار بزرگ شمالی جنوبی حرم مطهر متصل به ایوان جنوبی مسجد گوهرشاد، و جنب پلّه‌های رواق و حجره و ایوان معروف به «توحید خانه» - صلی الله علیک یا ابا الحسن یا علی بن موسی الرضا روحی لتراب مرقدک الفداء) یافته است در خاطرات مرحوم دکتر آذر رحمه الله علیه که در مجله وزین نازنین آینده چاپ شد اشارت و تصریحاتی در این باره مندرج است. طبعاً به موازات حضور در درس «ادیب» از دروس مدرسین عالی مقام «سطح» آن ایام مشهد مانند مرحوم سید محمدباقر مدرس رضوی (والد ماجد استاد بزرگوار ما سیدمحمدتقی مدرس رضوی طاب‌ثراه) و سیدمهدی شهرستانی و آخوند ملا عبدالرحمن مدرس و شاید مرحوم حاج سیدعباس شاهرودی رضوان الله علیهم مستفید می‌شده و گویا خدمت مرحوم آیت الله حاج سیدمحمد عصار طهرانی (متوفی محرم ۱۳۵۶ در مشهد مقدس) والد معظم مرحوم آیت الله آقای سیدمحمد کاظم عصار - قدس سرهما نیز تلمذی داشته است اعطای لقب بدیع الزمان را به او برخی به مرحوم ادیب نیشابوری و برخی به مرحوم قوام السلطنه، والی وقت خراسان نسبت می‌دهند.

دکتر محمد اسحاق در «سخنوران معاصر ایران» (ص ۱۶ چاپ جدید به همت مرحوم دکتر محمد اسمعیل رضوانی رحمة علیه) آمدن فروزانفر را به تهران در سال ۱۳۴۲ هجری قمری (۱۳۰۲ شمسی) ثبت کرده است و نوشته است: تحصیلات خود را در صرف و نحو، معانی، بیان، منطق، حکمت و فلسفه در مشهد و تهران در خدمت اساتید بزرگوارى مانند شیخ حسین (= آقا حسین) نجم‌آبادی و میرزا طاهر تنکابنی، آقا سیدکاظم عصار و غیرهم به پایان رسانده است» من بنده نمی‌دانم میزان تحصیلات فروزانفر در خدمت این بزرگان تا چه حدّ بوده است؛

اما خود آن مرحوم یک روز در کلاس دورهٔ دکتری به مناسبت آن که مرحوم دکتر محمد معین در فهرست مراجع کتابی که تألیف کرده بود از مرحوم خلد آشیان محدث قمی قدس سرّه با دو کلمهٔ «عباس قمی» نام برده، و این «ترکِ اُولا»ی ادبی او به نظر انور فروزانفر رسیده بود، سخت برافروخت و برآشفته که: «این چه طرز نام بُردن بزرگان است و اضافه فرمود که من بسیار حسرت و افسوس می‌خورم که چرا با آن که امکان داشتم، از محضر پر برکت سه استاد بزرگ منحصر در فن خود آن چنان که باید فیض نبردم و این سه تن مرحوم ثِقَّة المحدثین آقای حاج شیخ عباس قمی محدث متبحر و مرحوم آقا حسین نجم‌آبادی فقیه اصولی و مرحوم آقا میرزا طاهر تُنکابنی حکیم و متکلم معروف (رضهم) می‌باشند» با مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری نیز مفاوضات بسیاری داشته است و بدیهی است که از هر خرمنی خوشه‌ای و از هر دانشی تُوْشه‌ای برداشته است و در حدود سال‌های ۱۰ و ۱۱ چنان به فضل و ادب، مشهور و از اقران و مُسنِ تران از خود متمایز گردید، که در کلیه فنون ادبی فرد شاخص و ممتازی شناخته شد و یکی از چند ستارهٔ «قدر اول»^(۱) آسمان ادب ایران به شمار آمد و کم‌کم به مقامی رسید که ابیات «بُحتری» شاهد صادقی بر آن است که:

وَأَرَى الْخَلْقَ مُجْمَعِينَ عَلَى فَضْ

لِكِ مَا بَيْنَ سَيِّدٍ وَ مَسُودٍ

عَرَفَ الْعَالَمُونَ فَضْلَكَ بِالْعِلْمِ

مِ وَقَالَ الْجُهَّالُ بِالتَّقْلِيدِ

و خصال و استعدادهای ذاتی و فضایل و کمالات اکتسابی‌اش او را در ادب مشاراً بالبنان خاصّ و عام ساخت تا بدانجا که نه مغبوط، بلکه محسود همگان گشت،

محسودیتی که نه تنها تا زنده بود، بل پس از مرگش نیز او را رها نکرد. ما، یعنی بسیاری از شاگردان فروزانفر چه بسیار نارواها و ناسزاها و ژاژخانی‌ها از کسانی که مشخص بود کینه ناشی از حسادت آنان را به چنان هرزه‌درایی‌ها و می‌دارد دربارهٔ فروزانفر شنیده‌ایم اما شهدالله که من بنده حتی یک بار از فروزانفر دربارهٔ هیچ کس حتی دربارهٔ کسانی که به منافسه و معارضه با او مشهور بودند مطلقاً غیبتی یا بدگویی‌ای نشنیدم بلی گاه می‌شد که او بر خطای آشکاری که مردی از اهل علم و فضل در گفته یا نوشته خود مرتکب شده است، از آن رو که مبدا دانشجو و طالب علمی را به اشتباه بیندازد به ملایمت و با ایمان و اشاره آن را متذکر می‌شد و به حساب «طغیان قلم» او می‌گذاشت و اجازهٔ اطالۀ کلامی در آن باب به مستمعان خود نمی‌داد و خلاصه اینکه او خود را می‌شناخت و می‌دانست کیست و گوشش به ترهاتی که دربارهٔ خود احتمالاً می‌شنید بدهکار نبود.^(۲)

بعضی‌ها زیرکی و تیزهوشی و حزم و احتیاط فوق‌العادهٔ او و اینکه «در سرپای وجودش هنری نیست که نیست» را به چشم عداوت می‌نگریستند و آن صفات نیکو و هنرها را بزرگ‌تر عیب می‌شمردند و کل وجود او را چون خاری در چشم خود حس می‌کردند؛ اما به قول حضرت امیر، صلوة الله علیه، در استشهاد به مصرع ابی ذویب هذلی: و تلک شرکاة ... ظاهرٌ عنک عارها^(۳) گاه این عیب‌جویی را تا بدانجا که در صحت و قداست مبانی اعتقادی آن بزرگوار نیز - العیاذبالله - تشکیک و تردید می‌کردند، گو اینکه خود آنان و همه کسانی که به هر عنوان و در هر درجه با آن مرد جلیل کم و بیش مربوط بودند قطعاً و یقیناً می‌دانستند که آن مرحوم مسلمان شیعهٔ پاک خالص خلّصی است و حرف‌های به تمام معنی مُفت و مهملِ حاسدانی که بر مردی چندان فرد حسد می‌بردند و از

روی حقد و بغض آن را «از خود در می‌آوردند» و به این و آن می‌گفتند دو تا پول سیاه ارزش ندارد. اما دشمنان او گاه هنگام شنیدن آن اراجیف سکوتی به نشانه رضا داشتند و گاه چیزی هم بر آن می‌فزودند و از چنان تهمت‌هایی باک نداشتند چه خوب گفته است شاعری عرب - و این بنده را بر این عربی «بَلْغُور» کردن ببخشید، چه کنم معادل فارسی آن به خاطر نمی‌رسد:

صَمَّ إِذَا سَمِعُوا خَيْرًا ذُكِرَتْ بِهِ
وَأَنْ ذُكِرَتْ بُشْرًا كَلَّهْمُ أُذُنٌ
أَنْ يَسْمَعُوا رِيْبَةً طَارُوا بِهَا فَرَحًا
مَنِي، وَ مَا سَمِعُوا مِنْ صَالِحٍ دَفَنُوا

— جسارت می‌ورزم و این دو بیت شیوا را برای آن دسته از خوانندگان گرامی که با عربی‌آشنایی ندارند مختصراً و به مضمون ترجمه می‌کنم:
«اینان اگر کسی مرا به نیکی یاد کند همگی گر هستند اما اگر به بدی یاد شوم همه سر تا پا گوشند.»

«اگر تهمت و سخن نامناسب مشکوکی درباره‌ام بنوشند از خوشحالی به پرواز درمی‌آیند و آن را به همه می‌رسانند و بازگو می‌کنند، و اگر چیز خوبی از من بشنوند آن را پنهان می‌کنند و زیر خاک می‌نهند.»

قسمت عمده‌ای از این اراجیف را مرحوم استاد شیخ محمدحسین فاضل تونی که نسبت به آن مرحوم اگر نه کینه، که گله‌ای کهنه داشت می‌ساخت و نمی‌دانم این کینه یا گله او به خاطر همان «رتبه یکم» و «رتبه نهم» کذایی بود یا بر اثر منافسه و معارضه‌ای که گاه میان همکاران و همسالانی که گرچه مانند پنج انگشت برادرند اما برابر نیستند روی می‌دهد؟

اما واقعیت این بود که مرحوم فاضل تونی = لااقل از سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ - عصرها در غرفه (= ایوان) یکی از اتاق‌های تحتانی سمت جنوب مدرسه سپهسالار جدید می‌نشست و بعضی طلاب و دانشجویان به دورش گرد می‌آمدند و این تجمّع را خوش می‌داشت و به هر یک از «اصحاب!» به قدر لیاقت و لباقت و ظرافت و طراوتش تفقدکی می‌فرمود و ضمناً! قُرْبَة الی الله ذهن آنان را نسبت به مرحوم فروزانفر مَشُوب می‌ساخت و گاه او را «بابی» و قوم و خویش ملاحسین بشرویه‌ای کذایی می‌شناخت و گاه او را «دهری» و «بی‌دین» می‌خواند و عندالاقضاء: «بحث شیرینی» را هم که ساخته و پرداخته و شاید به قول روان‌کاوان «تظاهری از تمایلات سرکوفته» خود آن مرحوم بود بی‌هیچ پروا و محابایی پیش می‌کشید و بدون توجه و رعایت مفاد آیه شریفه «انّ الذین یُحِبُّونَ انّ تَشِيعَ الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذابٌ الیم فی الدنيا والآخرة» (نور ۱۹) ناروا و ناسزایی به مرحوم فروزانفر به صورتی نیمه جدی نیمه شوخی و یا با کنایه‌های ابلغ از تصریحی می‌گفت و جوانک‌ها را می‌خنداند و طبیعتاً شنوندگان او هم که آن مطالب واهی را از چنان «منبع موثقی!!!» شنیده بودند واگویه آن را می‌کردند. و گاه به قدری شور این «معرکه» یا «مضحکه» درمی‌آمد که به ناچار یا مرحومان مغفوران سیدمرتضی وثوق و احمدراد^(۴) - دو تن از شریف‌ترین آدم‌هایی که من بنده دیده است یا مرحوم سیدصادق افتخار آشتیانی و یا دست کم مرحوم شیخ ولی‌الله پیرنظر؟ می‌آمدند و به زبان بی‌زبانی به جناب فاضل می‌فهماندند که لطفاً «یاالله» مجلس را ختم بفرمایند تا از فضیلت نماز اول وقت مغرب باز نمانند. بدیهی است فروزانفر اجلّ و اعلاّی از آن بود که چنان اراجیف و اکاذیبی بر دامن پاک و چهره متشخص و تابناک اخلاقی و ادبی و

علمی او گردی بنشانند.

گاه نیز برخی از هم‌طرازان و مدعیان او در حیازت بعضی مقامات با آنکه از اخیار و صلحای زمان ما بودند ولی در مقام به تصدیق رساندن فرمایش پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - که « آخَرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ رُؤُوسِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الرَّئِيسَةِ » برمی آمدند و مطالبی «برحَسَبِ مَسْمُوعٍ»!!! عنوان می فرمودند و در پایان سخن هم تأکید می فرمودند که: «المجالس بالأمانات» و خواهش می کنم این حرف‌ها پیش خودتان بماند و از قول من برای کسی نقل نفرمائید» که مستنبط از لحن فرمایششان این بود: «فوراً از قول خودتان یا بدون ذکر منبع نقل نفرمائید» ولی خدا می داند که هم مرحوم فاضل نیک مرد ساده‌دل و هم آن دیگران به خوبی می دانستند که فروزانفر مبرّی و منزّه از چنان وصمت‌هاست. همه آنان که با فروزانفر حشر و نشری داشته‌اند و عده بی‌شمار دانشجویانی که در طول پنجاه سال معلمی او از محضر او کسب فیض کردند و معرفت آموختند و در دوران تحصیل خود در نزد او سرمایه ادبی برای خود اندوختند به حسن اعتقاد و تمسک او به ذیل عنایت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و اخلاص او به شاه مردان مرتضی علی و عترت طاهره - سلام الله علیهم اجمعین - یقین دارند و متفق‌القولند و آن دانشجویان - و افسوس و آه که بسیاری از فضای آنان اینک در خاک تیره آرمیده‌اند - دیده‌اند و شنیده‌اند که هیچ‌گاه، هیچ‌گاه فروزانفر نام مقدس حضرت ختمی مرتبت و ائمه معصومین و حضرت عصمت کبری فاطمه زهرا - سلام الله - علیهم را بدون ملات دعائیه «صلی الله علیه و آله و سلم» و «سلام الله علیه» یا «سلام الله علیها» یا «سلام الله علیهم» در ضمن درس بر زبان نمی آورد، مکرر در مکرر این بنده و هم‌دوره‌های او از او شنیدیم که: «من امروز

بعد از نماز صُبح و تلاوت حزبی از کلام الله مجید، چند صفحه از «کشف الاسرار» یا «تاریخ بیهقی» یا «تذکره الأولیاء» یا... را خوانده‌ام و به کلاس آمده‌ام.» خدا شاهد است مکرّر در مکرّر این بنده حقیر در ایام عاشورا او را در مجلس عزاداری حضرت سیدالشهدا - صلوات الله علیه در منزل مرحومان بهبهانی - حاج میرزا عبدالله چهل ستونی - قائم مقام الملک - حاج میرزا خلیل کمره‌ای - رحمهم الله تعالی - در حال گریه می‌دیدیم که قطرات اشک از زیر عینکش بر رخسار و محاسنش جاری بود - اساساً آن مرحوم روحیه‌ای بسیار عاطفی و حسّاس داشت. من بنده روسیاه نامه تباه البته مدعی نیستم که فروزانفر مانند بعضی از اساتید بزرگوار دانشگاه مانند حضرات آقایان آقا میرزا محمود شهابی و حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای رضوان الله علیهما متهجّد و سحرخیز و یا مانند او استاد جلیل نبیل دیگر حضرات آقایان همایی و سید محمد تقی مدرّس رضوی - طاب ثراهما - بسیار متعبّد و مولع زهد و پرهیز بود^(۵)، و البته که نفی این کمالات را هم از او نمی‌کنم، چه می‌دانم شاید او هم آه سحری و دعای نیم شبی داشته است، اما یقین که فروزانفر عالمّاً و عامداً نه فعل حرامی را مرتکب می‌شد و نه عملی واجب را ترک می‌کرد، او هم یکی چون میلیون‌ها ایرانی شیعه اثناعشری دیگر نوکر محمد و آل محمد علیهم السلام بود؛ به علاوه:

ناکرده گناه در جهان کیست بگو

وان کس که گنه نکرد چون زیست بگو

آیا فروزانفری که در پایان هر تألیف و یا هر مقدمه‌ای بر کتابی پس از ذکر نام خویش سخن خود را با جملات دعائیه‌ای چون «عفا الله عتّرت آثامه» (ج ۱ شرح مثنوی) و «غفر الله ذنوبه و رحّمه و رحّمه والدیه» (مآخذ قصص مثنوی) و «أقال الله

عَثْرَاتِهِ» (ج ۳ شرح مثنوی) و «اللهم اغفر ذُنُوبِيْخِ و وَفَّقَهُ لِمَا تُحِبُّ و تَرْضَى» (فیه مافیہ) و «اصلح الله حاله و ماله» (در بسیاری از دیگر کتب او) پایان می‌دهد، آن چنان است که برخی از حاسدان و کینه‌توزان بر او، و یا ساده‌دلان بی‌خبر و کم‌معرفت به حال او، او را معرفی می‌کنند؟ اگر چنان است پس به راستی که «در همه دهر یک مسلمان بُبُود.»

آیا چنان مرد با چنان سوابق که پرورده شده در حجر تربیت پدری، دین‌دار و شریعت‌مدار بوده و تمام عمر با قرآن مجید و حدیث شریف معصومین^(ع) و «قال رسول الله^(ص)» و «قال امیر المؤمنین^(ع)» و «قال الصادق^(ع)» مأنوس بوده و سی و پنج سال نیمه دوم عمر خود را با «مولانا» قدس سره محشور و به قول خودش غرق در مثنوی بوده مستوجب چنان تهمت‌ها و مستحق چنان بی‌ادبی‌ها و جسارت‌هاست؟ بدیهی است کسی درباره او ادعای ورع و زهدی که عباد و زهاد زمان ما بدان متصف و آراسته بودند نمی‌کند و شک نیست او هم مثل اکثریت قریب به اتفاق بندگان خداوند با اعتماد به عفو و کرم او اگر گناهی می‌کرده زبان حالش همان ابیات حضرت خواجه بود که:

دیده بدبین بپوشان ای کریم عیب‌پوش

زین دلیری‌ها که من در کنج خلوت می‌کنم

و چون نه معتقد به طاعت خویش بود و نه عبادت نمای، امیدوار بود که:

هست امیدم که علی‌رغم عدو روز جزا

فیض عفوش نهد بار گنه بر دوشم

من بنده روسیاه درباره بعضی از متظاهران به عبادت و زهدات و عفاف و امانت که، خصوصاً در این دوران عددشان کم نیست از اشخاص متدین واقعی و

موثّق معتمد چیزها شنیده‌ام که نگو و نپرس، اما دستور واجب‌الاطاعه «لیس کُلّ ما یُعَلِّم یُقَال» زبان و دهن را بسته می‌دارد. بسیاری از کسانی که در گذشته به قول شیخ اجل منکری نماند که نکرده باشند و مسکری نماند که نخورده باشند، و اینک تظاهر به تدین و تقوی می‌کنند «و عابد و زاهد مسلمانا» شده‌اند ولی کماکان در سر پیری «بر قاعده اولند و زهد و طاعتشان نامعول» بعد از بیست و شش سال که از درگذشت فروزانفر گذشته است سال گذشته نقل قولی از یکی از آنان شنیدم که: «ای بابا فروزانفر مرد لاقیدی بود!!» اینان بیشتر این حرف‌ها را صرفاً به خاطر خوش‌آمد بعضی مستمعان متنفذ که ممکن است احتمالاً به جهانی نظر خوشی نسبت به آن مرحوم نداشته باشند می‌زنند و ذهن پیران و جوانان را درباره آن مرد مغشوش می‌سازند و برای آنکه بر قیمت سنگ بدگوهر خود بیفزایند کاسه زرین حشمت و حیثیت والای فروزانفر را به خیال واهی خود می‌شکنند و چه می‌شود کرد؟ فروزانفر هم چنان که عرض کردم زنده و مُرده‌اش محسود است که از قدیم گفته‌اند «فیل مرده و زنده‌اش صد تومان می‌آرزد» حسد هم بیماری درمان‌ناپذیر است النّه‌ایه اینان غافل‌اند که به قول ابوتمام:

و اذا أراد الله نشر فضيلة

طويت آتاحت لها لسان حسود

لولا اشتعال النار فيما جاورت

ما كان يعرف عرف العود

به هر حال برای اینکه به این بحث خاتمه بدهم و به مطالب دیگری بپردازم دو قضیه را به قول «محدثین» و به تقلید از آنان «مُسنداً» از سه «روایی» که

شنیده‌ام و فوراً یادداشت کرده‌ام نقل می‌کنم و چون، هر سه راوی بحمدالله تعالی زنده و سلامتند و خدای عمر شریفشان را دراز گرداناد می‌توانند اگر قصوری در نقل یا کسر و اضافه‌ای در مطلبی که عرض می‌کنم باشد خودشان تصحیح فرمایند:

۱- در عصر روز یکشنبه ۲۶ مرداد سال ۱۳۶۵ برابر یازدهم ذی‌حجه سال ۱۴۰۶ و ۱۷ اوت ۱۹۸۶ در شهر «ورسای» فرانسه، حضرت استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ادام‌الله افاضاته در حضور همسر محترمه‌شان سرکار علیّه خانم دکتر قمر آریان (که ما هر سه سعادت شاگردی مرحوم فروزانفر را داریم) و دکتر تاجماه آصفی شیرازی همسر مخلص چنین روایت فرمود:

«در زمستان سال ۱۳۴۳ (اواخر سال ۱۹۶۴ و اوائل سال ۱۹۶۵ مسیحی) من و همسر در خدمت مرحوم استاد فروزانفر و همسر گرامی‌شان سفری سه ماهه به شبه قاره هندوستان کردیم (در قسمتی از این مسافرت مرحوم پورداوود و جناب آقای استاد دکتر سیدحسین نصر - دامت عزّته - نیز با آنان بود و بدیشان پیوسته بودند) در دهلی نو؟ یا کلکته؟ یا بمبئی (تردید از مهدوی است که محل نام شهر در یادداشتش پاره شده است) همسر مرحوم فروزانفر به «ذات‌الریه» شدیدی مبتلا شد و مرحوم فروزانفر شخصاً در همان هتلی که در آن اقامت داشته‌اند از ایشان پرستاری می‌فرمود و آنی از همسرشان جدا نمی‌شده است و از آنجا که پزشکان حال بیمار را وخیم تشخیص داده بودند مرحوم فروزانفر فوق‌العاده مضطرب و متأثر بوده به طوری که در مهمانی که یکی از معاهد مهم علمی به افتخار آن حضرت منعقد کرده بودند شرکت نفرمود. فردا صبح که آقای دکتر زرین‌کوب حال خانم فروزانفر را استفسار می‌کنند آن مرحوم می‌فرماید شب بدی گذشت به

طوری که من چند بار پیراهن خانم را از کثرت عرقی که بر ایشان عارض می شد عوض کردم و خیلی خیلی نگران بودم و تنها چاره‌ای که به نظرم رسید این بود که پس از نماز با خشوع و تضرع قسمتی از قصیده مبارکه «بُرده»^(۶) «بوصیری» را استشفاءاً بخوانم و خواندم و حال خانم به یکباره بهبود یافت و خطر مرتفع شد و اضافه فرموده بود که «آخر این بُرده شریفه خیلی مجرب است» انتهی فرمایشات و روایت جناب دکتر زرین کوب.

و من بنده در روز چهاردهم آذر همان سال ۱۳۶۵ شمسی در شهر واشنگتن این روایت را به جناب آقای دکتر نصر حکایت کردم و معظم له نیز این مطلب را عیناً نقل و تأیید فرمود، منتهی ایشان عنوان قصیده «بُرده» را به خاطر نداشتند.

۲- پس از مراجعت از تشرّف به عمره مفرده‌ای که مرحوم فروزانفر با جمعی از رجال وقت و از جمله مرحومان صدرالاشراف و تقی زاده رحمة الله علیهما در التزام شاه به مکه مشرف شده بودند روزی جناب آقای منوچهر صانعی (فرزند مرحوم مبرور استاد علی محمد معمارباشی سازنده کاخ مرمر) که از رؤسای تشریفات دربار بودند و اکنون جناب ایشان در طهران تشریف دارند، و خدا می داند که در وقتی که مصدر کار بودند و به اصطلاح «دست در بدن داشتند»؛ چقدر مشکل گشا بودند و بی هیچ مزد و متّی «علی بن یقظین رض» وار از خلق خدا دفع ظلم و رفع ستم می کردند برایم از آن سفر حکایت‌ها کردند و ضمن آن به من فرمودند: «اما این معلم شما آقای فروزانفر و آقای صدرالاشراف در مکه معظمه دائماً در حال طواف و در مدینه منوره غالباً در حرم مطهر نبوی یا بقیع مشرف بودند و گاهی که با ایشان کاری فوری بود می بایست در آنجاها سراغ آنها را بگیریم» انتهی.

جناب آقای دکتر نصر در همان روز ۱۴ آذر ۱۳۶۵ در دنباله فرمایش قبلی خودشان درباره همین سفر عمره که ایشان هم جزو ملتزمین بوده‌اند فرمودند: «پس از آنکه از وظایف عمره مفرده فارغ شدیم مرحوم فروزانفر به من فرمود: دکتر نصر بیا برویم به صحرای عرفات و جبل‌الرحمه را زیارت کنیم، اطاعت کردم و از خدا خواسته، در خدمت ایشان با اتومبیل به عرفات رفتیم و دوتایی تا آنجا که می‌توانستیم بر «جبل‌الرحمة» صعود کردیم. آن وقت مرحوم فروزانفر چند رکعت نماز گذارد و پس از نماز گریه شدیدی بر او مستولی شد و به صدای بلند‌های‌های می‌گریست به نحوی که زمین جلوی رویش خیس شد (شهدالله عین فریشتات آقای دکتر نصر است) و مدتی به این حال بود، سپس به مسجدالحرام مشرف شدیم و طوافی کردیم و مرحوم فروزانفر خیلی مستغرق و مجذوب بود آن‌گاه نماز مغرب را به جماعت با نمازگزاران و پس از متفرق شدن آنان نماز عشاء را به طور فرادی گذاردیم. مرحوم فروزانفر به من (دکتر نصر) فرمود در تمام عمرم کمتر به چنین حال و توفیق و توجهی نائل شده بودم» انتهای روایت دوم.

xxx

فروزانفر در خرداد سال یک هزار و سیصد و هفده شمسی با سرکار رخشنده خانم گل‌گلاب^(۷) همشیره مرحوم استاد دکتر حسین گل‌گلاب رحمة الله علیهما ازدواج فرمود و خداوند متعال سه دختر به نام‌های نوشین، فرانک، و شیرین به آنان مرحمت فرمود. شیرین را مع‌الاسف در خرداد سال بیست و هفت از آنان باز پس گرفت و استاد آن مرثیه فاخر را به مطلع ای نهال جوان که سوخت فلک

زآتش مرگ برگ و بار تو را

(ص ۴۳۳ مجموعه مقالات و اشعار فروزانفر)

در رثای همین دختر پنج ساله عزیز خود سروده است و هم‌چنان که در مقاله مربوط به دوست عزیز نازنین فقیدم مرحوم دکتر محجوب عرض کردم فروزانفر گاه و بی‌گاه به مناسبت متذکر این مصیبت می‌شد و منقلب می‌گشت.

سرکاران نوشتن خانم و فرانک خانم تحصیلات پزشکی و تخصص خود را در طهران و انگلستان و امریکا تکمیل کرده‌اند و اکنون بانو دکتر نوشین فروزانفر (که پیش از این به مناسبت نام خانوادگی همسر سابقشان گاه «جلالی» هم خوانده می‌شد و در سمت دانشیاری دانشگاه بسیار متخصص و مهم ژرژ تاون George Town در واشنگتن به تعلیم اشتغال دارد و تخصص تدریسی ایشان بیماری‌های داخلی است. سرکار دکتر فرانک ستوده (همسر آقای مهندس ضیاءالدین ستوده) نیز در واشنگتن به طبابت اشتغال دارد.

سرکار دکتر نوشین خانم دو دختر دارند اولی دوشیزه دکتر شیده جلالی که تحصیلات خود را در رشته روان‌پزشکی در امریکا به پایان رسانیده و اکنون در سن سی سالگی در نیویورک ساکن و طبیب روان‌شناس است و دومی دوشیزه لاله جلالی که بیست و هشت ساله است و از دو رشته مهندسی ساختمان و حقوق قضایی از دانشگاه «ژرژ واشنگتن» در شهر واشنگتن فارغ‌التحصیل شده و اکنون در همان شهر به حرفه وکالت پرداخته است.

سرکار دکتر فرانک یک پسر دارند که آقای بیژن ستوده ۲۴ ساله است و فارغ‌التحصیل رشته «تجارت» و به قول امریکایی‌ها «بیزینس» است و در شرکت معتبری کار می‌کند.

بنابراین در حال حاضر به قول «نسابه»ها فرزندان و «اسباط = نوه‌های دختری» فروزانفر این دو دختر دانشمند و همین سه نوه برومند هستند و چون هیچ یک از نوه‌ها هنوز همسر اختیار نکرده‌اند، فروزانفر نبیره‌ای فعلاً ندارد.

فروزانفر از سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۴۶ ریاست دانشکده معقول و منقول را که بعدها نام آن به الهیات و معارف اسلامی تبدیل شد برعهده داشت. تصدی او به این سمت در سال ۱۳۲۳ ظاهراً با رقابت و معارضه‌ای توأم بود و به هر صورت انتخاب یا انتصاب او به آن سمت متفق علیه نبوده و آن سمت میان مرحوم حضرت آیت‌الله عصار (سید محمدکاظم) (قده) و مرحوم فروزانفر دَوْران داشته یکی دو نفر دیگر هم داوطلب بوده‌اند و به هر حال از آن تاریخ به بعد، آن صفا و تعلق خاطری که میان مرحوم آقای عصار و فروزانفر پیش از آن برقرار بود جای خود را به بروود و شاید کدورت داد، اُستادزاده محترم و عزیز من بنده جناب نصیر عصار در این باره می‌فرماید که از آن تاریخ به بعد آقا (یعنی حضرت آقای سیدکاظم عصار) درباره دانشکده معقول و منقول و ریاست آن مطلقاً صحبتی نفرمود و به کلی آن را به باد فراموشی داد، من بنده از مرحوم فروزانفر جز تجلیل و تکریم از حضرت آقای عصار و اعتراف به تلمذی که خدمت معظم‌له داشته و تواضع و فروتنی نسبت به آن سید جلیل که فی الحقیقة «شیخ الطائفه» و یا رئیس سنی و به هر حال مقدم‌الاساتید سه دانشکده الهیات و ادبیات و حقوق شمرده می‌شد و تقدم و استادی او بر بسیاری از اساتید دانشگاهی و غیردانشگاهی و بر فضلالی مشهور دیگر مسلم می‌نمود، چیزی ندیدم و نشنیدم. در دوره‌های بعد فروزانفر بدون هیچ معارض قوی‌ای به ریاست، منتخب یا منصوب می‌گردیده است و انصاف آن‌که ریاست بر چنان

مؤسسه و معهد «جامعه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود.»

xxx

حالا اجازه بفرمایید که یک کمی حاشیه بروم و فضولی کنم و از «لونی دیگر» سخن بگویم:

اولین باری که این ناچیز به زیارت فروزانفر نائل شدم. تابستان سال یک هزار و سیصد و بیست و سه ۱۳۲۳ در مشهد مقدس بود و داستان آن چنین است:

در آن سال برادر بزرگ فروزانفر مرحوم مغفور آقای حاج شیخ محمدحسن ناصر قدسی (والد ارجمند جناب دکتر محمدعلی ناصر قدسی (انستیتو پاستور طهران) و محمدحسن ناصر قدسی و آقای حاج شیخ محمدرضا ناصر قدسی که از افاضل علمای خراسان و ساکن مشهد مقدس‌اند) به رحمت الهی واصل شد، و مقرر چنان بود که علی‌الرسم معهود در مشهد مقدس، جنازه پس از غسل و کفن و تشییع، در حدود هر ساعت ۱۰:۳۰ صبح در صحن عتیق مشهد مقابل پنجره آهنین غرفه پشت سر اعلی حضرت اقدس علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحیة و الثناء - همان جا که بیت حضرت خواجه زبان حال هر شاه و گدا و عالم و جاهل و زنده و مرده است که:

شاهها اگر به عرش رسانم سریری فضل

مملوک این جنابم و محتاج این درم

قرار داده شود و مرحوم خلدآشیان حضرت آیت‌الله آقای حاج میرزا احمد کفائی خراسانی - قدس سره‌الشریف - فرزند سوم مرحوم آقای آخوند ملاکاظم خراسانی (رض) و مجدد و زعیم حوزه علمیه مشهد، پس از انحلال آن در دنباله

واقعه هائله مسجد گوهرشاد - بر آن میت مغفور له نماز بگذارند، اتفاقاً مرحوم آقای حاج میرزا احمد صبح آن روز به تب سختی مبتلی شده و به قول ما خراسانی‌ها «کرّ و گیج» در بستر افتاده بودند و قهراً امکان شرکت در تشییع و اقامه نماز را نداشتند، علی‌هذا پیش از آنکه جنازه در آن مکان مقدس نهاده شود مرحوم فروزانفر که در تلمذ خدمت مرحوم ادیب^(۷) از همدرسان و هم دوره‌های مرحوم پدرم^(۸) بوده و پس از اینکه فروزانفر به طهران رفته بود دیگر اتفاق ملاقاتی میان آنان روی نداده بود با مرحوم مغفور اقا شیخ محسن گنابادی^(۸) رحمة الله علیه به نظرم آن ایام مدعی العموم یا رئیس استیناف مشهد (یا استان نهم خراسان؟) بود و مرحوم فروزانفر بر ایشان وارد شده بود، نزد پدرم که در میان مشایعین بود آمدند و درخواست فرمودند که پدرم بر جنازه آقای ناصر قدسی^(۹) نماز بگزارد و پدرم حَسَب التکلیف پذیرفت و با خشوعی بسیار ادای فریضه کرد (آنها که پدر مرا دیده‌اند این را تصدیق می‌فرمایند که در چنین مواردی سخت منقلب می‌شد و مکرر به من فرمود که من هرگاه بر میتی نماز می‌گزارم موقف نهایی خودم را در این دنیای فانی و در شرف رفتن به زیر خاک و تحمل عقباتی که برای گذشتن و نجات از آن جز به عفو الهی و مدد عنایت ولی نعمت اعظم خود حضرت رضا صلواة الله علیه امیدی ندارم، به نظرم می‌آورم و منقلب می‌شوم - (بر جنازه پدرم نیز در همان محل در روز ۶۰/۴/۱۰ مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج سیدعبدالله شیرازی قدس سره نماز گزارد)

پس از ادای نماز و القاء «خطبه» توسط «خطیب‌باشی»^(۹) آستان قدس که حالا به یاد نمی‌آورم کی بود، و پیش از آنکه مشایعین متفرق شوند من خودم را به پدرم رسانیدم و در این وقت مرحوم فروزانفر و مرحوم گنابادی و چند نفر از

بستگان متوفی برای خداحافظی نزد پدرم آمدند و دو سه دقیقه‌ای میان طرفین مکالماتی مبنی بر تسلیت و تعزیت و تشکر و تعارف مبادله شد و از هم خداحافظی کردند - این اولین باری بود که این بنده فروزانفر را دیدم و در آن وقت در محاسن او در دو طرف چانه بیش از چند موی انگشت شمار سپید نبود. دو سه روز بعد از آن یک روز طرف عصر مرحوم فروزانفر در معیت میزبان محترم خود به بازدید تشریفاتی به منزل پدرم تشریف آوردند و ساعتی نشستند و خاطراتی از گذشته را به یاد آوردند و گویا مرحوم فروزانفر درباره کم و کیف حوزه بازسازی شده مشهد و سطح دُروس و تعداد طلاب و مدرّسین از پدرم استفساری فرموده بود. این بنده که فقط در حال خدمتگزاری بودم و چای و میوه‌ای می‌آوردم طبعاً در آن مجلس حق جلوس نداشتم ولی یک دفعه که میوه یا آب سردی برده بودم و می‌خواستم از اطاق خارج شوم مرحوم فروزانفر و باز به قول خراسانی‌ها، و، چه کنم که به قول همان دو بیت مشهور:

أحبُّ بلادِ الله ما بینَ مَنْعَجِ
 الیَّ و سلمی ان یصُوبَ سحابُها
 بلادٌ بهانیطت علیّ تمانمی
 و اولُّ أرضٍ مس جلدی ترابها

که زبان حال من است، عاشق خراسانم، و امیدوارم اگر نه زنده که لااقل مُرده‌ام:

به خراسان شَوَد ان شاءالله

وان ره آسان شَوَد ان شاءالله

کجا بودم؟ بلی، به قول خراسانی‌ها مرا «انداز و ورناندازی» فرمود و اسمم را پرسید و عرض کردم احمد. فرمود: آقا!!! چه می‌خوانند؟ عرض کردم در

دبیرستان بوده‌ام ولی حالا بعد از مقدمات، در درس مغنی و مطول حضرت آقای ادیب (یعنی ادیب دوم مرحوم آقای آقا شیخ محمدتقی ادیب^(۱۰)) رامُوز بهاور هروی نیشابوری متوفی در ۳۹۴ قمری) و شرح منظومه حضرت آقای ایسی^(۱۱) و شرح لمعه حضرت آقای مدرّس^(۱۲) حاضر می‌شوم. مرحوم فروزانفر نگاه عمیق‌تری به من بنده انداخت و تا خواست چیزی بفرماید پدرم که شاید احساس کرده بود ممکن است سخن به «دانشکده» و «تهران» و بقیه قضایا!! برسد مرا که هم‌چنان ایستاده بودم مرخص فرمود. و این اولین باری بود که فروزانفر با من چند کلمه‌ای صحبت فرمود.

تابستان سال بعد مرحوم آقای راشد رحمه الله علیه به مشهد مشرف شد و به استدعای فضلاء و متدینین یک دهه اول شب بعد از نماز مغرب و عشاء و اتمام جماعات به منبر تشریف می‌برد و به خوبی به یاد دارم که پنج شب اول آیات مبارکات ۴۱ تا ۴۵ سوره مبارکه «رُوم» (ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت أیدی الناس - تا اِنَّه لایحبّ الکافرین) و در پنج شب آخر آیات شریفه ۸ تا ۱۱ سوره مبارکه «رعد» (الله یعلم ما تحمل کُلّ أنثی و ما تغیض الأرحام و ماتزاداد تا: و مالهم من دونه من وال.) را موضوع صحبت پربرکت خود قرار داده بود. نمی‌دانم مرحوم آقای راشد هم بر مرحوم گنابادی وارد بود یا دید و باز دیدش در آنجا صورت می‌گرفت، به هر صورت این بنده که آن وقت طلبه جوانی بودم (بی‌آنکه معمم باشم) آنجا خدمتشان می‌رسیدم یک روز مرحوم راشد فرمود گویا پارسال آقای بدیع‌الزمان تو را دیده‌اند و برای ادامه تحصیل، دانشکده معقول و منقول را برای تو مناسب تشخیص داده‌اند، اگر آقایت (یعنی مرحوم پدر^(۱۳)) اجازه می‌دهد تو بیا طهران و آنجا به تحصیلات خود ادامه بده

زیرا در طهران هم می توانی تحصیلات فعلی ات (یعنی فقه و اصول) را دنبال کنی و هم به دریافت درجه لیسانس نائل شوی ... و بعد اللّتیا والتی، در پاییز آن سال بنده به طهران آمد و در رشته منقول ثبت نام کرد. و کاش چنین نکرده بودم و در همان مشهد به خاکروبی آستان مقدس حضرت ضامن آهو صلواة الله علیه مفتخر بودم ولی چه سود که: «الآن قد نَدِنْتُ و ما یَنْفَعُ النَّدَمَ» - به هر حال همان اولین روزی که به دانشکده یعنی قسمت نوساز شمال شرقی ملحق به مدرسه سپهسالار مشهور به عمارت فرهنگستان - برای تقدیم مدارک و نام نویسی رفتم به حضور مرحوم فروزانفر شرفیاب شدم و ایشان پس از ابراز تفقّد و ملاطفت مرحوم آقای حسن بهمنیار (برادر کهنتر مرحوم استاد احمد بهمنیار رحمة الله علیهما) معاون اداری خود را احضار و دستور پذیرش بنده را صادر فرمود و مرحوم بهمنیار مرا به اطاق خودش برد و به نوبه خود مرا به معاون خویش آقای سیف الدین نجم آبادی (جناب استاد دکتر سیف الدین نجم آبادی فعلی کارشناس نامدار و استاد زبان های قدیم ایرانی در دانشگاه هایدلبرگ آلمان) سپرد. و این اولین شرفیابی ام در طهران به حضور آن استاد بود.

آخرین دیدارم با آن مرحوم چند روز پیش از درگذشت ناگهانی ایشان و در مراسم ترحیم مرحوم مغفور استاد سید محمد فرزانه طاب ثراه بود که فروزانفر بسیار از آن مصیبت اندوهگین و منقلب می نمود و سخت بی حوصله بود و مکالمه ما از احوالپرسی و اعلام اجمالی اینکه با من بنده «امری» دارد و باید یک روزی یا در منزل یا در کتابخانه خدمتش برسم بیش از سه چهار دقیقه طول نکشید، و ... و دردا و حسرتا که دیدار به قیامت افتاد.

نزدیک ظهر روز دوشنبه چهاردهم اردیبهشت یک هزار و سیصد و چهل و نه استاد ملکوتی نهاد ما مرحوم آقای مدرس رضوی به بنده در دفترم تلفن فرمود که جناب آقای فروزانفر صبح تلفن فرمودند که تلفن دامغانی را کسی جواب نمی‌دهد و من دارم از خانه بیرون می‌روم شما از او بپرسید که آیا می‌تواند گوینده این بیت را معین کند: و بیتی عربی را ذکر فرمودند و دو سه روزه به من خبر دهد؟ فردا سه‌شنبه بیست و هشتم صفر روز رحلت حضرت رسول اکرم و حضرت مجتبی - صلوات‌الله علیهما - و تعطیل عمومی بود و من بنده که آن ایام بیشتر کتاب‌هایم در محل دفترخانه‌ام بود و در همان محل کلاس درس دانشجویان دوره دکتری ادبیات فارسی نیز منعقد می‌گردید - هم به مناسبت آن که در خانه کتاب فراوانی نگاه نمی‌داشتم و هم به مناسبت آن روز خاص، طبعاً تجسس بیت مورد نظر استاد را به روز چهارشنبه موکول کردم و در حالی که نزدیکی‌های ظهر مشغول تفحص و تصفح چند کتاب بودم و می‌خواستم هر چه زودتر آن بیت را بیابم و به عرض انور حضرت استاد برسانم، تلفن زنگ زد و استاد مدرس رضوی با صدای بغض‌آلود فرمود: فهمیده‌ای؟ من بنده حاج و واج که چرا حضرت آقای مدرس چنین کلمه‌ای را فرمودند و به خیال آنکه می‌پرسند آیا گوینده شعر را معین کردی عرض کردم، دارم می‌گردم، صدای ایشان خسته‌تر و مقطّع شد و فرمودند، نه دیگر مگرد، آقا فوت کردند و من بنده که مندهش و متوحش هم‌چنان گوشی تلفن را در دست داشتم ناگهان بغض به اصطلاح ترکیب و زارزار گریستم و شرح ماقوع را اجمالاً از آن جناب شنیدم... رحمة‌الله علیهما.

xxx

اول بنا بود آن مرحوم در مقبره ابوالفتح رازی - رضوان‌الله علیه - دفن

شود ولی ظاهراً مرحوم عَلم که در آن مسأله صاحب‌نظر بود و شیخ علی‌خان زمان، یا به مناسبت «ای مصدق ترا ثنا گویم» کذایی و یا به خاطر اشتها به «اقبالی»^(۱۳) بودن فروزانفر که به لحاظ روابط قدیمی که از خراسان میان آن مرحوم و خاندان مرحومان مقبل‌السلطنه و موثق‌السلطان تفضلی وجود داشت مکرراً محبت خود را به برادران اقبال و تفضلی‌ها ابراز فرموده و حتی در مقدمه معارف بهاء ولد بر این امر در مورد آقای دکتر تفی تفضلی تصریح فرموده است و یا به بهانه اینکه دیگر جای «بکر»ی در آن مقبره نمانده است، با دفن آن مرحوم در آن بقعه موافقت نکرد و جسد آن مرحوم را در اطاق شمال غربی صحن که مرحومان دکتر موسی عمید و دکتر عبدالحمید زنگنه دو رئیس سابق دانشکده حقوق رحمة‌الله علیهما و بعضی دیگر از مشاهیر نیز در آن بقعه و اطاق مدفون‌اند به خاک سپردند؛ گو اینکه مزار او اینک در سینه‌های مردم عارف و شاگردان فراوان اوست.

xxx

این حقیر مجموعاً علی‌الظاهر نه سال در کلاس‌های درس و بحث حضرت فروزانفر سعادت حضور داشته است (یعنی سه سال در دانشکده معقول و منقول و شش سال در دانشکده ادبیات) و از آن نعمت عظمی برخوردار بوده است و باید عرض کنم که اگر حمل بر تملق نشود و معنی «خدا» و «بنده» را به همان معنی مستنبط از خود بیت و مُراد شاعران منصرف بفرمایید و آن را به معنای «خالق و معبود» و «مخلوق و عابد» ندانید، (و لا اله الا الله، که آدمی برای دفع دخل‌های مقدر، چه توضیحات و توجیهاتی باید بدهد!!!) رابطه فروزانفر، اگر نه با همه شاگردانش، که با بیشتر آنان چیزی بالاتر و باشکوه‌تر از رابطه معمولی

استادان و شاگردان این زمان بود؛ یعنی به قول همان شاعری که حالا فراموش کرده‌ام کیست و بیت را برای کی گفته:

او نه استاد بود و ما شاگرد

او خداوند بود و ما بنده

من بنده فکر می‌کنم بیهوده عرض کردم «اگر حمل بر تملق نفروماید» تملق برای کی و برای چی؟ برای مردی که بیست و شش سال پیش رحلت فرموده و پس از آنکه دانشکده ادبیات فقط یک شماره مجله خود را بدو اختصاص داد و سپس ایرج افشار که خداهش سلامت بدارد یک نمایشگاهی از آثار مخطوط او در کتابخانه مرکزی فرمود بیست و پنج سال است که دیگر کسی از او رسماً و علناً تجلیلی نکرده است؟ و در حالی که برای بعضی شاگردان متوسط الحال او تمبر چاپ می‌شود و نامشان بر بلوار و دانشگاه نهاده می‌شود و البته که کار به‌جایی بوده ولی از فروزانفر و علامه همائی - رحمة الله علیهما - که پس از فروزانفر مرجعیت منحصر و بلا معارض ملک ادب پارسی و عربی در ایران به وجود شریف مقدس مهذب او قائم بود نامی به میان نمی‌آید؟! البته که «تلک قضایا قیاساتها معها» است مضاف بر آنکه بر روش دولت علیه همواره تا بوده و باشد در این نحوه از امور: «یُعطی و یمنعُ لایخلاً و لاکرمًا» خوارزمی درباره صاحب بن عباد صادق است.

این ناچیز بی‌مقدار یقین دارد اگر عرض کند که لااقل هشتاد درصد دکتوران ادبیات فارسی که تا آخرین دوره تدریس فروزانفر در دانشگاه از افاضات او مستفیض می‌شده‌اند و پس از او در مقام معلمی و استادی مجموعه شگرف میراث والای ادب فارسی یعنی همین شعر و نثر دوران اسلامی ایران را از اول تا

آخر به شاگردان و مستفیدان خود انتقال می دهند و به نوبه خود «معلم» تربیت می فرمایند در این فن به جمیع معانی و جهات، در مجموع تحصیلات دانشگاهی خود اگر نه کلاً که بیشتر آنان مرهون کسی جز فروزانفر نیستند - قطعاً سخن گزافی عرض نکرده است کاملاً انصاف در آن رعایت شده است. طبعاً اساتید فاضلی که در رشته های زبان شناسی و ادب پیش از اسلام ایران تبخّر دارند، در این جمع منظور نیستند و نیز فقط و فقط و اختصاصاً مرحوم استاد دکتر سیدعلی اکبر فیاض مجیدی^(ره)(۱۴) که در آن هنگام تأسیس دانشگاه و تدوین مقررات آن سرگرم سیاست و شاغل نمایندگی مجلس از مشهد و دیگر خدمات اداری و دولتی بوده است و پس از وقایع شهریور ۲۰ به صرافت تدریس و معلمی در دانشگاه افتاده و علی الظاهر نیازمند به حیازت درجه دکترا شده است نیز از این مسأله موضوعاً خارج است. بسیاری از اساتید فاضل کنونی یا سابقه تحصیل مرتب در حوزه های علمیه داشته اند که از باب انصراف مطلق به فرد اکمل آن، حضرت استاد سیدجعفر شهیدی را مثال می آورم و یا پیش از ورود به دانشکده ادبیات به علل مختلفی چون محیط خانوادگی، ذوق شخصی، استواری مبانی تحصیلی پیش از دانشگاه، فی الجمله ورود به ادب دو زبان، تسلط بر شعر و نثر فارسی و توجه به فهم و حفظ اشعار شاعران بزرگ، مهارت در نویسندگی و یا برخورداری از موهبت خداداد شاعری امثال مرحومان دکتر عبدالحمید گلشن ابراهیمی - دکتر حسین کریمان - دکتر مهدی حمیدی شیرازی - دکتر علی اکبر شهابی خراسانی رحمة الله علیهم و حضرات استاد دکتر صفا و دکتر زرین کوب و جناب دکتر مظاهر مصفی آدم الله بقائهم، غرض عمده و غایت قُصوای آنان از دخول به دانشکده ادبیات نیل به همان درجه عالی دکتری و اجتهاد در ادب

فارسی بوده است و از این روست که دیده‌ایم هیچ یک از این اساتید در دوره ليسانس خود یک ماده درسی را دوبار امتحان نداده‌اند، و به اصطلاح شاگرد مدرسه‌های متوسطه طهران، «یک ضرب» دوره ليسانس را در سه سال گذرانده‌اند و اینان فوراً وارد دوره دکتری شده و هم خود را در درجه اول متوجه حضور در کلاس مرحوم فروزانفر و در درجات بعدی حضور در کلاس دیگر اساتید ساخته‌اند و اگر در دیگر کلاس‌ها حاضر می‌شده و یا خودی نشان می‌داده‌اند صرفاً برای گذراندن شهادت‌نامه مربوط به همان درس (که بعضاً فی الواقع برای حصول نظر و ایجاد ملکه اجتهاد و استنباط در درس فارسی اسلامی حکم: «لزوم مالایلم» و «اعنات» به معنای واقعی لغوی و نه به معنای مصطلح در علم بدیع که البته آن هم به مناسبت همان معنای لغوی آن اصطلاح شده است را داشته است و لاغیر)، بوده و بس که آن اجتهاد هم اگر برای فرد مستعدی فراهم می‌شد بیشتر به برکت درس فروزانفر حاصل می‌شده است. جامعیت فروزانفر را بر فنون مختلف ادب و تبحر غیرقابل رقابت و غیرقابل انکار او در ادب محض، و عربیت، و تاریخ شعراء، و احاطه عجیب او بر مبانی و مسائل عرفان و تصوف، و ذوق خداداد شگفت‌انگیز او در استنباط لطائف و ظرائف اشعار شاعران بزرگ دو زبان، و تسلط شگرفش بر نقدالشعر و نقدالنثر را هیچ یک از هم‌طرازان دانشگاهی یا غیر دانشگاهی او دارا نبودند با اینکه در بعضی از علوم و فنون متداول در حوزه‌های علمیه قطعاً به معنای معهود «ذی‌فن» و «شاخص» نبود فی‌المثل در فقه و اصول و تنجیم و هیئات و ریاضی (در حد تماسش با ادب) و حکمت و فلسفه و کلام برخی از آن هم طرازان متشخص و نامدارش چون استاد علامه همائی و استاد محمود شهابی و حضرت آقای عصا رضوان‌الله‌علیهم

مسلماً از او برتر بودند، ولی اگر به قول آن شاگرد وفادار و نُخبه او، همان دوست نازنین فقید ما دکتر امیرحسن یزدگردی - رحمة الله علیه، که عنوان مقاله کذائی مفصل خود را، (در دفاع از خود و مندرجات نفثه المصدوری که با جان کُردی کردن آن را به بهترین وجهی تحقیق فرموده بود - و ردّ درست یا نادرست انتقادات استاد سیدحسن قاضی طباطبایی تبریزی بر آن) «به دیده انصاف بنگریم» نهاده بود واقعاً «به دیده انصاف بنگریم» فروزانفر ذی فنونی نبود که تحت الشعاع و مغلوب هیچ یک از آن «ذی فن»ها گردد و به راستی که اگر او را در میان همه حکم گزاران ملک ادب معاصر - با یک استثناء که فقط علامه عالیقدر والامقام ملکوتی صفات مرحوم محمد قزوینی قدس سرّه باشد - و نیز مرحوم مبرور سیدحسن تقی زاده (ره) که موضوعاً خارج از این جمع است و تشخص خاص و تعیین مخصوص دارد - جای دهیم و با آنان، کائناً من کان، مقایسه اش کنیم همان شعر نابعه ذبیانی به خاطر خطور می کند که:

فانک شمسٌ و الملوک کواکبٌ

اذا طلعت لم یبد منهنّ کوکبٌ

و بنده با کمال صراحت و جرأت می کنم که حتی در «عربیت» هم او همتا نداشت و به مراتب از مرحوم علامه قزوینی - قده - در آن علم یا فن ماهرتر بود و بر این ادعای مخلص اگر کسی اعتراض دارد بفرماید. زیرا که بنده می گوید و می آیدش از عهده برون، از قدیم گفته شده:

ان آثارنا تذللّ علينا

فانظروا بعدنا الی الآثار

بیانید به آثار بازمانده از دیگر مشاهیر ادب معاصر - رحمهم الله - نظری

دقیق بیان‌دازیم (البته آدب محض و متون ادبی تصحیح شده را عرض می‌کنم) و آن وقت می‌بینیم که اثر کدام‌یک از این بزرگان که فی‌الواقع نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند و خدای همه‌شان را بیامرزاد و نام نیکشان را پایدار بدارد با آثار و رشحات قلم مرحوم فروزانفر هم‌سطح است؟ من بنده از پیر آدب پارسی و شاعر بزرگ معاصر حضرت استاد دکتر رعدی آذرخشی - ادام‌الله آیامه - و از جنابان استاد دکتر زرین کوب و استاد دکتر شهیدی که خدای عمر شریفشان را دراز گرداند و به دکتر شهیدی عزیز توفیق اتمام شرح مثنوی را کرامت فرماید. این دو ادیب دانشمند جامعی که امروز همه اساتید و ادبای سرشناس ایران به فضل تقدّم و تقدّم فضل آنان معترفند و از جناب دکتر شفیع کدکنی که امروزه بحمدالله چشم و چراغ ادب و ادباست و آثاری که تاکنون به جای گذارده گلابی است که بوی گل فروزانفر را می‌دهد و از مرد جامع و کامل حائز علم به معنای اخص و ادب جناب آقای پروفیسور فضل‌الله رضا - دام عزّه و عمرّه - و جناب دکتر جلال متینی که از صاحب‌نظران ادب و شیرین‌قلمان نگارش نثر پارسی است این پرسش را کرده و عقیده‌شان دربارهٔ فروزانفر و اولویت و اولیّت او پرسیده‌ام این شش نفر بی‌هیچ تأمل و تردیدی فروزانفر را معین فرموده‌اند. در سال ۱۳۶۲ یک شب که مرحوم عالم جلیل و فقیه سعید دکتر عباس زریاب خوئی رحمة‌الله علیه را دیروقت از دولت‌منزل جناب دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و سرکار علیه دکتر شیرین اسلامی به منزل خودش می‌رساندم و به اصطلاح ریک بی‌معنی امریکا «به ایشان» راید «می‌دادم»!! همین پرسش را از او که او هم بسیار با فروزانفر مرتبط و از او بسیار مستفید بود در میان گذاشتم و نام چند تن از اساتید درگذشته را هم در مقام مقایسه و مقارنه با فروزانفر بردم

زریاب با همان لحن شیرین نمکین «تُرکان پارسی گو» فرمود: «ای آقا عجب است از شما که این آقایان را در عرضِ مرحوم فروزانفر قرار می دهید!!! بلی بعضی شان را بلافاصله و بعضی شان را با فاصله زیاد می توان در طُول او قرار داد» از محجوب عزیز پرسیدم و گفت «سید جان مگر می شود عنوان «استاد» را جز به فروزانفر اطلاق کرد؟» شما خواننده گرامی همین سؤال را از جناب ایرج افشار که قریب پنجاه سال است رفیق حجره و گرمابه و گلستان غالب اساتید و ادبای سرشناس و نامدار مثل مرحومان علاّمه مینوی، دکتر خانلری، و یغمائی و... و... به قول آن کمدین تلویزیون سابق «و هکذا الی غیرالنهاییه!!!» بوده در حجر سرپرستی و تربیت مردی ادیب و دانشمند چون پدر بزرگوارش به عرصه رسیده است پرسید و ببینید آیا با همه «احتیاط کاری یزدیانه اش!!!» به کسی جز فروزانفر اشاره می کند. از اساتید معظّمی که امروزه اعلام ادب فارسی اند مثل حضرات دکتران: باستانی پاریزی - ضیاءالدین سجادی - منوچهر مرتضوی - محمدامین ریاحی - مهدی محقق - علی فاضل - مظاهر مصفی - جمال رضایی و سرکاران بانوان دکتران پوران شجیعی - بانو خانم امیری فیروزکوهی دامت افاضاتهم (و ببخشید که نام خانم ها را بدون توجه لازم و شاید بی ادبانه در آخر آوردم) و... و... و دیگر هم طرازان ایشان که اکنون اسامی شریفشان را به خاطر نمی آورم و خدای همه شان را سلامت بدارد همین سؤال را بفرمایید اگر با اکثریت کس دیگری را معین فرمودند لطفاً توسط جناب دهباشی نام او را به بنده اعلام و ابلاغ فرمایید.

xxx

فروزانفر به مال و منال دنیوی اعتنایی نداشت و مانند همه «آزادگان»

تهیدست بود و البته که با عُلُوّ و همت بلند خاصّ خودش و به قول خودش از «قَلت ذات الید» شکوه و شکایت و نگرانی و خجالتی نداشت اما از بس آبرومند و بلندنظر بود همواره صورتش را با سیلی سُرخ می‌داشت. من بنده خانۀ محقّر او را در پشت مسجد سپهسالار ندیده‌ام ولی خانۀ کوچۀ روحی او خانۀ ای نبود که درخور او باشد و یا اقران و اکفء او به چنان خانۀ ای برای خود راضی باشند با بهای فروش همان خانه و یکی دو تا حق‌التألیف خانۀ معمولی دو طبقۀ خیابان حقوقی (کوچۀ درختی روبروی بیمارستان زنان) را خرید و سپس در اوایل دهۀ سی آن خانه را فروخت و بهای آن را به همسر محترمش تقدیم کرد و آن مخدره نیز اندوختۀ بیست سی ساله خود را بر روی آن گذاشت و خانۀ خیابان بهار کوچۀ صارم (به نظرم شماره ۴) دست راست درب دوم را خانم به نام خود خریداری فرمود. من نمی‌دانم آن خانه را به چند خریده بودند ولی همسایۀ غربی ایشان مرحوم سرلشگر محمد مظهری (که بسیار مرد عالم و دینداری بود فرزند مرحوم مهدی مظهرالدوله تبریزی) معاون وزارت جنگ در دوران دکتر مصدّق مرحوم، که من بنده به مناسبتی با او رفت و آمدی داشتم و مکرّر به آن خانه رفته بودم و گرچه آعیانی و ساختمان آن بهتر و بیشتر از ساختمان خانۀ مرحوم فروزانفر بود ولی قواره زمین در حدود همان چهار صد و چند متر بود آن خانه را حدود دویست و هفتاد هشتاد تومان خریده بود. در این میان دست مرحوم فروزانفر کمی بازتر شد و زمین نیاوران را خرید و ساختمان مختصری در آن جهت اقامت تابستانی خود بنا کرد - خانۀ خیابان بهار، کوچۀ صارم را خانم فروزانفر پس از فوت ایشان فروختند و آن را سرمایۀ تکمیل تحصیلات دو فرزند خود قرار دادند (آیا در کشورهای دیگر هم در خانۀ مردی دانشمند و یگانه چون

فروزانفر پس از مرگش دست به دست می‌گردد؟) بنابراین از مرحوم فروزانفر جُز همان خانه نیاوران ماترکی باقی نماند، کتاب‌هایش را که همسر محترم و صبايای گرامی او به دانشگاه طهران واگذار فرمودند. این است ماترک مردی که سال‌ها رئیس دانشکده الهیات - و مایه آبروی دولت و ملت ایران در مجامع و محافل علمی و ادبی اسلام بود. و یک دوره هم به قول خودش «سناتور» شد، با این همه دست خالی بودن، آن مرد بی‌نظیر نازنین، چون سرو آزاد، و چون نخل کریم بود. با آنکه آقای نویم از او مسن‌تر بود ولی ریاست و سیادت همه برادران و خواهران و برادرزادگان و خواهرزادگان با او بود و در مشکلات مادی چشم همه به دست او. اگر یکی از ارحام از بشرویه برای معالجه یا سفر کربلا و مکه به طهران می‌آمد «التماس دعایش!!!» از فروزانفر بود و فروزانفر بود که با کمال بردباری و متانت و به مقتضای آقایی و سیادت خود جور همه را می‌کشید. در سال ۱۳۴۵ یک روز آقای موسوی پیشخدمت مرحوم فروزانفر به کلاس درس من آمد و یواشکی بیخ گوشم گفت «آقا فرمودند قبل از رفتن مرا ببیند» به محض اتمام درس پاسخ سؤالات دانشجویان را به جلسه بعد موکول کردم و خدمت فروزانفر شرفیاب شدم، دو سه نفری از اساتید در حضورشان بودند و من بنده هم‌چنان منتظر اصغاء اوامر او نشسته، گویا آن حضرات متوجه شدند که فروزانفر با من بنده فرمایشی دارد و لذا با استجازه از خدمتش مرخص شدند، فروزانفر آقای موسوی را فرا خواند و گفت دو دقیقه کسی وارد نشود و سپس به من فرمود: دامغانی (با همان لهجه و تلفظ خاصی که غین و قاف را آدا می‌فرمود) مخدره همشیره بزرگم مبتلا به سرطان است و باید فوری عمل شود و شاید قریب پنجاه هزار تومان هزینه داشته باشد و من شهدالله که چنین تنخواهی در

دسترس ندارم، می‌توانی ترتیبی بدهی که این دو سه روزه از یکی از بانک‌ها یا مؤسسات استقراضی بتوانم این مبلغ را قرض کنم؟ عرض کردم اطاعت می‌کنم، و خدا می‌داند خود این بنده هم آن ایام آن‌قدر نداشتم که نثار قدمش کنم، دو روز بعد با تلفن و به اشاره به عرضش رساندم که آن وجه آماده است. فرمود: دامغانی در غیرت حضرت مولی المولی صلوات‌الله علیه نگنجید که دستم به وام دراز شود. دیروز جناب آقای دکتر اقبال، که به نظرم آن وقت رئیس شرکت نفت بود؟، چهل هزار تومان به نام من برای حق‌التألیف شرح مثنوی به دانشگاه هدیه کرده است و از آن محل ان‌شاء‌الله هزینه عمل و بیمارستان را که امید دارم بیش از آن نشود خواهم پرداخت. ممکن است بعضی از خوانندگان تعجب کنند که چگونه ممکن است دست مردِ متنفذِ مشهوری چون فروزانفر در زمانی که بعضی جوانان تازه به دوران رسیده دستشان برای اضعاف این مبلغ باز بود، بسته باشد ولی خدا شاهد است وضع مادی فروزانفر چنین بود و به قول فرنگی‌ها آنچه عرض کردم «عین حقیقت است نه غیر آن و تمام حقیقت است نه جزئی از آن» و چون «از سخن سخن خیزد» بد نیست طرداً للباب این داستان را هم به عرض خوانندگان برسانم:

در اواخر سال ۱۳۲۸ یا اوائل سال ۱۳۲۹ مرحوم مبرور ملک‌الشعراء بهار - بلی محمدتقی ملک‌الشعراء بهار خراسانی روزنامه‌نویس و وکیل وزیر سابق و استاد دانشگاه طهران و سلطان بلامنازع شعر پارسی در عصر خود یعنی بزرگ‌ترین شاعر قرن چهاردهم هجری - برای معالجه و مداوای درد بی‌درمان و سینه مسلول رنجور خود می‌بایست به آسایشگاه «آیزن» سویس برود، مدت‌ها دولت به وعده اینکه کمکی به او بکند و ارزی بدو اختصاص دهد او را سر

دوانید و امروز و فردا کرد و عملاً مرگش را جلو انداخت و «وعده از حدّ بشد و ملک نه یک دید و نه دو» آخر الامر به ناچار مجبور شد، خانه‌اش را که در خیابانی که آن را روی تعارف خشک و خالی در زمان حیات مرحوم ملک هم «خیابان ملک الشعراء بهار» نام‌گذاری کرده بودند در نزد رباخواری در دفتر من بنده رسماً به گرو بگذارد و سی هزار تومان قرض بگیرد و به فرنگ برود. اگر باور نمی‌کنید لطفاً به دفترخانه ۲۵ طهران مراجعه فرمائید، گویا حالا در میدان ونک و آن طرف‌ها مستقر است، و از آقا رسول حقیقت منشی آن دفتر بخواهید که دفتر «رپرتوار» سال ۱۳۲۹ را برای شما بگشاید و در حرف «س» دنبال نام بانو «سودابه بهار» همسر محترمه مرحوم ملک بگردید و شماره سند را پیدا کنید تا با اجازه آقای سردفتر فعلی ثبت دفتر را به نظر شما برساند، آری هم‌چنان که معاصر حضرت فردوسی محروم مظلوم؛ «عنصری» دیگران از نُقره می‌زد «بسیاری از معارضان و معاصران ملک الشعراء بهار و بدیع‌الزمان فروزانفر با سر هم بند کردن قصیده یا غزلی و یا آسمان و ریسمان‌بافی در کتابی به مستمسک پاسداری از فرهنگ ملی و تحکیم مبانی وطن‌پرستی و ایران‌دوستی مُشت مُشت از «زر نام ملک بر نوشته» منتفع و به حد کافی بهره‌مند می‌شدند - چه می‌توان گفت و چه می‌شود کرد «بِذَا قَضَتِ الْآيَامُ مَا بَيْنَ أَهْلِهَا» تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است.

xxx

هرچه فروزانفر نوشته نمونه کاملی از تحقیق و تتبع و موشکافی و تعمق و قضاوت درست و نکته‌سنجی‌های ظریف و استشادات لطیف است از «سخن و سخنوران» که شاید اولین اثر تحقیقی اوست بگیرد تا همان مقداری را که از

«مصباح الارواح» تحشیه فرموده هر کدام در نوع خود منحصر است و البته به مصدوقه «أبی الله الا أن یصح کتابه». و برای صرف عین الکمال از او بعید نیست گاه گاه طغیان قلمی از او سر زده باشد یا با اعتماد به حافظه عجیب و غریب و خارق العاده اش گاه حتی آیه ای از قرآن مجید را صحیحاً ضبط فرموده باشد ولی به هر حال رشحات قلم پر برکات او در نوع خود بی نظیر است و أقوال تحقیقی او حُجیت داشته و راه گشای محققان و متبّعان است. سال های اخیر عمده توجه و تَوَعُّل او مثل هر صاحب دل عارف دیگر به مثنوی بود و به حضرت مولانا (سوی دیوان کبیر شمس که خود آن مرحوم یک بار فرمود «دیوان کبیر ترک جوش نیم خامی است و نیازمند ملاحظه و تحقیق بیشتر و تعیین غث و سمین آن است») مستندترین و مقبول ترین و معقول ترین مطالبی که برای مولانا نوشته شده همان است که فروزانفر نوشته است، حالا کسی نگوید پس مثلاً «اسرار الحکم» حاجی حساب نیست؟ نه، اسرار الحکم را حاجی برای طبقه خاصی تألیف فرموده است ولی برکات قلم فروزانفر عام است.

شاید نتوان «شرح مثنوی شریف» ناتمامش را مجلی و مظهری از مطالعات عَرَضی و صفای ذهن و قُوّت حافظه او شمرد ولی شما این کتاب نسبتاً کم حجم (۲۲۵ صفحه) «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» را ملاحظه فرمائید و ورق بزنید، به تعجب فرو خواهید رفت که پناه بر خدا فروزانفر کی و کجا این همه کتابها را خوانده و یادداشت برداری کرده و سپس داستان های مثنوی را یک به یک با آن مقابله و منطبق نموده است و حساب کنید چقدر هوش و حواس و سرعت انتقال ذهنی برای این کار لازم بوده است و ببینید چقدر فرصت و همت و وقت لازم است که مجلدات متعدد مخطوطات کتبی چون «نثر الدر» آبی (ره) و

«ربیع‌الابرار» زمخشری. (این دو کتاب چند سالی است که به تدریج مجلدات آن به چاپ رسیده است و در زمان تألیف «مأخذ قصص...» هم چنان خطی باقی بوده است) یا ده‌ها جلد کتاب‌هایی چون «تحاف السّادة المتّقین فی شرح احواء علوم الدّین» «زبیدی» یا خود «احیاء العلوم» یا «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^(ره)»، یا «حلیة الاولیا» یا، تفسیر مشهور چون «طبری» و «امام فخر» و «ابوالفتح^(رض)» را بخواند و هی یادداشت بردارد و یا به مدد نبوغ ذاتی خود آن مطالب را به خاطر بسپارد؟!

اما تجلی و تشعشع علمی و ادبی او بیشتر در سخن و تدریس و نحوه تکلم و شیرین‌بیانی و موشکافی محققانه‌اش در مباحث ادبی و عرفانی بود و شاید بتوان گفت که فروزانفر کلامش از نوشته‌اش دلنشین‌تر و جذاب‌تر و در مجموع «خوشر» بود. برخی از اساتید معظم درگذشته ما، رضوان‌الله علیهم، قلمشان بهتر و جالب‌تر از بیانشان بود و فرمایشاتشان در تدریس آن چنان ساده و روان و مسلسل و پرتوان نمی‌نمود اما وقتی همان مطلب «گفته شده» را می‌نوشتند مقصود مفهوم‌تر و واضح‌تر جلوه می‌کرد. مرحوم مغفور علیین آرامگاه آیت‌الله آقای حاج شیخ محمدتقی آملی، قدس الله تربته، و مرحوم حکیم متألّه و فقیه اصولی آیت‌الله آقای آقامیرزا مهدی آشتیانی طاب‌ثراه چنین بودند (و مرحوم آشتیانی به کلمات مغلق مطمئن در سخن شیفته بود) - در اساتید دانشگاهی مرحوم خلد مقام آقای مدرس رضوی^(ره) و مرحوم پورداد^د چنین بودند، اما فروزانفر با همه خوش‌قلمی و روان‌نویسی که مسلماً در تحریرات و نویسندگی‌اش از «امراء بیان» شناخته می‌شود، بیان شفای و تدریسش به مراتب از قلمش بهتر بود و این بنده کسی را به شیرین‌سخنی و خوش‌بیانی و فصاحت و

بلاغت و ملاحظت و طلاقت کلام و لسان برتر و بالاتر از فروزانفر ندیده و نشناخته‌ام، و این فصاحت و بلاغت او در سخنوری به هر دو زبان مسلّم و معروف است. آنان که سعادت حضور در کلاس درس او را داشته‌اند می‌دانند که چون او لب به سخن می‌گشود «قند فراوان» از دو لب خود می‌ریخت و به راستی که همین مصرع مشهور مولانا و این بیت که نمی‌دانم از کیست که:

چون به سخن گرم شود مرکبش
جان به لب آید که ببوسد لبش

وصف گفتار اوست.

هم‌چنان که در مقدمه مقاله: «مذهب فردوسی» تقدیمی به مرحوم دکتر محجوب عرض کرده‌ام در زمان تحصیل در دوره دکتری ادبیات، در درس مرحوم فروزانفر مکرر در مکرر اتفاق می‌افتاد که زنگ پایان کلاس را می‌زدند و از بس استاد گرم شکرپاشی و دانشجویان مجذوب آن بیان گهربار دلنشین و مفتون امواج آن دریای زخار و نمکین بودند صدای زنگ را نمی‌شنیدند و لاعلاج شاگردانی که باید ساعت بعد در آن اطاق می‌نشستند به نا آگاهی و غفلت، یا استادی که می‌بایست در آن اطاق القاء درس بفرماید به تغافل لای درب را باز می‌کرد و خودی نشان می‌داد و استاد از صدای در یکباره از اوج آسمان، به حضيض آن مکان، فرو می‌آمد و درس را پایان می‌داد و دنباله سخن را به وقت دیگر می‌گذاشت.

سخنرانی‌هایی که او به عربی در بیروت (به مناسبت افتتاح کرسی زبان و ادب فارسی) و در بغداد مکرر و به مناسبت‌های مختلف، و در قاهره و دمشق القاء فرمود و موقع‌شناسی او در انتخاب حُسن مطالع سخن توأم با براعت

استهلال‌های ظریف و استشهداهای لطیف به آیات و روایات و اشعار و امثال متناسب با حال و مقام شهری که در آن افاضه می‌فرموده است مشهور است. و باز همراهان همان سفر عمره کذایی ایشان متواتراً نقل فرمودند (و گمان می‌کنم حتی روزنامه‌ها هم در آن ایام این مطلب را نوشتند) که وقتی ملک سعود (یا ملک فیصل؟) به همراه شاه و همراهان در مدینه منوره در مسجد النبی (ص) و در مقابل روضه مطهره پیغمبر اکرم - صلی‌الله علیه و آله و سلم - و به قول سعودی‌ها: «المواجهه الشریفه» به عتبه بوسی و زیارت ایستاده بودند و تنها آن بیت معروف از قصیده بوده که:

لا طیبَ یَعْدِلُ تُرْباً ضَمَّ أَعْظَمَهُ
طُوبَى لِمُتَشَقِّ مِنْهُ وَ مَلْتَمِمْ

تک بیتی است که از تعصب جاهلانّه و هابی‌ها از پنهان شدن زیر گچکاری بی‌رحمانه آنان در امان مانده است، در کنار پنجره روضه مطهره به نظر می‌رسد، گویا آن بیت نظر شاه را جلب می‌کند. و لذا وزیر دربار یا وزیر معارف یا دولتمرد دیگری از سعودیان توضیح مختصری را که درباره آن بیت می‌دانسته به عرض می‌رساند و شاه به فروزانفر رو می‌کند و می‌پرسد این شعر را می‌دانی؟ و مرحوم فروزانفر در آن حال خوشی که در آن «روضه بهشتی»^(۱۵) و در برابر رسول اکرم - صلی‌الله علیه و آله و سلم - به او دست داده بوده است با چشمی اشک‌آلود درباره آن قصیده مبارکه توضیحاتی به عرض می‌رساند و عرض می‌کند اگر امر بفرمایید چاکر تمام این قصیده یک صد و شصت بیتی را که در جوانی از حفظ کرده است و یا فقط قسمتی از آن را که در تخلص به مدح رسول اکرم (ص) است تلاوت کند و شاه از این استدعا استقبال می‌کند و فروزانفر از بیت:

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنِيْنَ وَالثَّقَلَيْنِ
 وَالفَرِيقَيْنِ مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ
 فَاقِ النَّبِيِّنَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ
 وَلَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ وَلَا كَرَمٍ
 بَيْنَا الْأَمْرِ النَّاهِي فَلَا أَحَدٌ
 أَبْرَ فِي قَوْلٍ لَامِنَهُ وَلَا نَعَمَ
 كَالشَّمْسِ فِي شَرَفٍ وَ الزَّهْرِ فِي تَرَفٍ
 وَ الْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَ الدَّهْرِ فِي هَمَمٍ

...

...

تلاوت می‌کند و البته که شاه متوجه معانی فائقه ابیات نمی‌شده ولی با سر و چشم و شاید به قصد تفاخر فروزانفر را به خواندن بیشتر ترغیب می‌کند و فروزانفر با آن نحوه شعرخوانی مطمئن و شیوای مخصوص به خودش حدود بیست سی بیت آن را با رعایت موقف و مقام می‌خواند و ایرانیان را از ذکاوت و حافظه و موقع‌شناسی خود قرین سرور و مباحات و سعودی و ملکشان را مبهوت و مات می‌فرماید.

این نحوه از فضائلی را که خاص فروزانفر است نه در زمان حیاتش و نه تاکنون پس از او - و علی‌الاطلاق - هیچ کس واجد و حائز نشده است. ممکن است این ادعا مبالغه‌آمیز جلوه کند و یا بعضی از فضلاء به نام که خیلی به «کم ترک الاول للآخر» معتقد باشند خود را در صقع نقش خویش کمتر از فروزانفر نپندارند، باشد. هر کس هرچه می‌خواهد بگوید - خدا را شاهد می‌گیرم که آنچه

را من بنده می نویسم همان چیزی است که خود به آن اعتقاد دارم و ان شاء الله ان شاء الله که در سر پیری رقم مغلطه بر دفتر دانش نمی کشم و امیدوارم کسی این گفته دوست را بر او خطا نگیرد و جدل با سخن حق نکند، ولی خوب اگر دلش خواست می تواند بگوید: «ما گوش به احمد یا احمق نکنیم»!! عیبی ندارد و بنده از او نمی رنجم و گله نمی کنم.

xxx

نکته سنجی و بدیهه گویی و حاضر جوابی فروزانفر که زاییده طبع و ذوق لطیف و نتیجه شصت سال کتاب خواندن و دود چراغ خوردنش بود او را «دائرة المعافی» از کلیه معارف اسلامی می نمایاند. این استعدادات به همراهی رعایت دقیقی که از حال و مقام و مقال شایسته آن مقام می فرمود او را در میدان بذله گویی و اسکات معارضان از طریق طنز و مطایبه، و افحام معاندان با تعریض و کنایه در مخاطبه، «لعبتی شهنشوار و شیرین کار ساخته بود که توسن کلام در هر موقف و مقام رام او بود.»

و من بنده نشنیده ام که کسی از دانشجوی خودنمایی در سر کلاس گرفته تا پادشاه پلنگ خوی کینه جوی، از پس حاضر جوابی فروزانفر برآمده باشند. هم دوره های این حقیر ناچیز در دانشکده معقول و منقول (که در هر سه سال برای درس فروزانفر هر دو کلاس معقول و منقول به قول معروف در هم ادغام می شد و مرحوم فروزانفر «مرزبان نامه» را در آن کلاس بحث و تفسیر می نمود) مانند جنابان آقایان دکتر احمد شهننا و سید ابوالحسن صدر و عبدالمحمد آیتی و محمود خلیقی حفظهم الله - (پناه بر خدا که بیشتر هم دوره ها روی در نقاب خاک کشیده اند و «چون نگه می کنم نمانده کسی») قطعاً خوب به خاطر دارند که در آن

سال ها چند بار فروزانفر با لطیفه‌گویی و حاضر جوابی خود بعضی سؤال‌های بی‌مورد را پاسخ می‌فرمود و نمکی بر سخن شیرین خود می‌افزود یکبار به مرحوم «عرفان خوبی» که با وجود نصّ صریح کلام‌الله مجید از استاد پرسید: «مگر شما به جنّ اعتقاد دارید؟» فرمود، مگر با زیارت جناب‌عالی جای انکاری باقی می‌ماند؟ و اضافه کرد: به مصرع سعدی عمل فرمایید که: «آینه‌ای طلب کن تا روی خود ببینی» و بالمعاینه جنّ را مشاهده فرمایید. از دوره دکتری که دانشجویان در سطح بالاتر و همه خانم‌ها و آقایانی که در مقدمه مقاله «مذهب فردوسی» نام شریفشان آمده به قاموس کلمات و لحن سخن و کیفیت نگاه نافذ آن عزیز آشنا تر بودند و به‌علاوه رابطه استاد و شاگردی معهود مذکور میان طرفین استوارتر و صمیمی‌تر بود، چه‌ها که به یاد نداریم، از: «شما هم مصیبت‌نامه پردازید» خطاب به آن بانوی محترم مسنی که مرحوم استاد او را به مطایبه «ام المؤمنین» می‌خواند و در موقع تعیین تکالیف امتحان‌وار کتبی در پاسخ سؤال بارد و بی‌مزه آن مخدره فرمود و از «تو هم به...» خطاب به آن بانوی زیبای حرّافی که بهانه می‌آورد که شوهر فاضلش - آن دوست عزیز مرحوم ما - کتاب‌هایش را به او نمی‌دهد، و از «حالا دیگر امروز چشمانت کلاپسه می‌رود» خطاب به دوست نازنین شریف خوش‌طبع شیرازی ما جناب دکتر حبیب تبرّی... که هر کجا است خدایا به سلامت دارش» و آن روز مثنوی را به جای آنکه یک ورق بزند دو ورق زده و مطلب را گم کرده بود و از... و از... چه‌ها که ندیدیم و نشنیدیم از فعلل‌ها و تفعّل‌های دیگر.

این را دیگر لابد همه ارادتمندان فروزانفر شنیده‌اند و شاید هم اساتید محترم دیگری که پیش از بنده درباره مرحوم فروزانفر شرحی مرقوم فرموده‌اند

گفته باشند که یکی از علل و بلکه علت‌العلل بازنشستگی زودرس مرحوم فروزانفر ردّالفعل آقای دکتر جهانشاه صالح به پاسخی است که مرحوم فروزانفر به شاه گفته بود که وقتی آقای دکتر صالح شعر یا جمله‌ای عربی را برای خوش آمد شاه یا اظهار فضل خودشان بلعُور می‌فرماید شاه از مرحوم فروزانفر می‌پرسد که: «فروزانفر آیا صالحی عربی می‌داند و درست به عربی صحبت می‌کند و آنچه خواند درست بود؟» فروزانفر پاسخ داده بود: «قربان تکلیف شاقّی را به چاکر محوّل می‌فرمایید» و دکتر صالح هم که به قرار نقل پزشک حاذق و معلم درس «اخلاق پزشکی» در دانشگاه طهران یعنی مرحوم دکتر قاسم غنی: «آدم کینه‌جویی» است (کتاب نامه‌های دکتر غنی ص ۱۱۹، چاپ لندن ۱۳۶۸) کینه خود را به سختی و ناروایی کشید و به خیال خود که: «زدی ضربتی ضربتی نوش کن» کرد آن کاری را که نباید می‌کرد و فرموده حضرت سلمان فارسی در روز سقیفه که «کردید و نکردید» وصف آن است و به خاطر یک شوخی لطیفی که در حکم «دستمالی» بود قیصریّه ادب معاصر را آتش زد، چنان عمل نفرت‌آوری کرد که خود را مستوجب طعن همه ادبا و دانشوران و دانشجویان ادب و فرهنگ ساخت - و تنی چند را هم احتمالاً خوشحال کرد کار غیرقابل جبران دکتر صالح آنقدر شور بود که خود حاکم هم فهمید و چند ماه بعد یا نزدیک یک سال بعد فروزانفر را به عنوان رئیس کتابخانه سلطنتی معرفی و این مقام نه چندان مهم را بر طبع منیع او تحمیل کرد، و همه ارادتمندان فروزانفر می‌دانیم که فروزانفر که کمی هم جاه‌طلب بود در آن دو سه سال آخر عمر خود چه رنجی از این نابکاری و ناروایی روزگار می‌کشید. در فاصله بیکاری و اشتغال او به ریاست کتابخانه یکی دو باری که به حضورش شرفیاب شدم می‌فرمود. الحمدلله که

فراغتی حاصل شده است ولی این معنی را که بسیاری از متظاهران به دوستی و ارادتمندی به او یا شاگردانی را که او به مقامات عالیه رسانیده بود دیگر به سراغ او نمی‌روند به روی خود نمی‌آورد و آن را نادیده می‌گرفت و فقط از چند نفر از دوستان یک‌رنگش مثل مرحوم استاد مدرس رضوی رحمة الله علیه، که فی الواقع مجسمه‌ای از طهارت و تقوی و نجابت و صفا و وفا بود و دو سه نفر دیگر نام می‌برد که بلی پریروز آقای مدرس که اینجا تشریف داشتند چنین فرمودند، یا دیروز آقای دکتر حمیدی اینجا بودند و شعر جدیدشان را خواندند یا آقای دکتر گلشن ابراهیمی هفته گذشته آمدند و فلان چیز را آوردند یا چهارشنبه آقای دکتر زرین‌کوب و خانم قمرخانم اینجا تشریف داشتند و برای خداحافظی به سفری که می‌روند آمده بودند، و چند تن انگشت‌شمار دیگر روز آخر اسفندی که در آن سال به ریاست کتابخانه منصوب شده بود حضورشان با تلفن عرض کردم که فردا که علی‌القاعده سلام تشریف می‌برید و طرف صبح منزل تشریف ندارید کی باید برای دست‌بوس شرفیاب شوم با نوعی طنز و زهرخندی که کاش در آن لحظه می‌توانستم صورت و قیافه پر از معنای او را بینم در تلفن فرمود بلی حالا دیگر اعلیحضرت مرا نوکر در خانه محسوب فرموده‌اند و علی‌الصباح الزاماً باید شرفیاب بود - فردا در صحن کاخ ایضاً بسیاری از آنان که در فاصله بازنشستگی و انتصاب او را به کلی فراموش کرده بودند باز دورش جمع شدند و حضرت استاد، حضرت استادگویان از او ساعت «جلوسش» را می‌پرسیدند!!! داشت از کاخ خارج می‌شد که خودم را به او رساندم و دستش را بوسیدم و اظهار مرحمتی فرمود و به خنده فرمود می‌بینی که حالا چه جور سرم شلوغ شده!! حالا دیگر برای تشریف آوردن به منزل باید از من وقت بگیرید!!! و یکی دو شوخی

دیگر فرمود و حرف آن شاعر و مأمون عباسی را که «انت الزّمان و نحنُ الزّمان» باشد به یادم آورد، رحمة الله علیه.

✱

برای آنکه باز خاطر ارادتمندان فروزانفر را خوش کنم و بر لبشان تبسمی آورم اجازه بفرمایید یک لطیفه دیگر او را هم به عرض برسانم و باز این را هم «مُسنداً» روایت می‌کنم: جناب دکتر سیدحسین نصر در بیست و سوم اردیبهشت ۱۳۷۱ - ۱۲ ژوئن ۱۹۹۲ در شهر واشنگتن حکایت فرمود که:

«روزی در خانه نیاوران مهمان مرحوم فروزانفر بودم، از دربار تلفن شد که شاه ایشان را احضار کرده است که در فلان ساعت در منظریه شرفیاب شود. مرحوم فروزانفر با لباس رسمی (فراک) بدانجا می‌رود و شاه و همراهان با لباس معمولی در کنار استخر منظریه ایستاده بودند. شاه پیش از آنکه دلیل اصلی احضار ایشان را بیان کند به او می‌گوید: «فروزانفر شنا که بلدی می‌توانی ببری توی این استخر؟» فروزانفر فوراً می‌گوید: «قربان اگر امر بفرمایید فوراً به استخر می‌روم اما اعلیحضرت مطمئن باشند که دیگر بیرون نمی‌آیم!!!» انتهای حکایت نقل شده از جناب دکتر نصر یک مطلب دیگر را که مربوط به خود حقیر است ولی جلوه‌ای از رقت احساس و شدت عاطفه مرحوم فروزانفر است عرض کنم:

حقیر در سال ۱۳۳۸ تمام شهادت‌نامه‌های دوره دکتری خود را به استثنای درس‌های مرحوم فروزانفر و درس مردم پورداوُد - رحمة الله علیهما - گذرانده بودم. درس پورداوُد مرحوم را چون نه می‌فهمیدم و نه علاقه‌ای به آن داشتم و نه به کارم می‌آمد فقط چند جلسه آن هم به عنوان به قول ما آخوند محضری‌ها به «رسم‌القباله» به کلاسشان رفتم ولی مطلقاً حتّی با نقاشی، و بعضاً با کمک جناب

دکتر مهدی محقق - دامت عزّته - نمی‌توانستم آن صور و الفبای منسوخه مدرّوسه را بنویسم، دکتر محقق هم به مناسبت ارتباطش با آقای دکتر کیا و هم اینکه خودشان فی‌الجمله علاقه‌ای به آن مطالب داشتند بعضی اشکال و حروف و هزوارش‌ها را به خوبی می‌دانستند برای من می‌نگاشتند ولی من یاد نمی‌گرفتم، اما بالأخره باید جان‌کدنی را می‌کندم. یک روز رفتم پیش مرحوم پورداؤد و به ایشان عرض کردم که چه وقت می‌توانم برای امتحان (که در حقیقت برای بنده «امتهان» بود!!!) شرفیاب شوم؟ آن مرد شریف پاک‌طینت و ساده‌الینفس گویا متوجه نشد که من بنده مثل آن شکارچی ناشی فقط جای شیر را می‌خواهم نه خود شیر را، فرمود، «چه‌چه فردا بیایید». بند دلم پاره شد، ولی دل به دریا زد و گفتم: می‌شود برای ماه آینده باشد؟ فرمود: «چه‌چه چرا فردا نباشد؟» و اضافه فرمود که شنیده‌ام تو دبیر تازی در دبیرستان‌ها هستی و نگاهی نه‌چندان دوستانه و تشویق‌آمیز بل از نوع «نگه کردن عالم اندر سفیه» به من انداخت. عرض کردم: آقا راستش را بخواهید من چیز زیادی از اوستایی و فارسی باستان و پهلوی و این چیزها نمی‌دانم. یکبار هم به آن استاد فرشته سیرت نازنین جناب دکتر مقدم (که خداشان حفظ فرماید) در همین باره عرض کرده‌ام که این حرف‌ها اگر بافتنی است خوب یافته‌اند و اگر یافتنی است آنها که یافته‌اند آن را خوب یافته‌اند ولی من بدبختانه نیافته‌ام!! فرمود: «چه‌چه پس چه امتحانی می‌خواهی بدهی؟» خلاصه بعد از چانه‌زدن و نهنه من غریبم درآوردن مخلص، موافقت فرمود که همان ساعت فی‌المجلس از کتاب «هرمزنامه» که به تازگی آن را تألیف فرموده بود و خوشبختانه من تمام آن را خوانده بودم امتحانی بدهم و یک «پَدْرُفْتَه» (= پذیرفته) از ایشان بگیرم و بنده شرمنده هم آن چه راجع به «پرچم» و «افسر» و

«غزغاو» و «اسپست» و این جور چیزها در آن کتاب خوانده بودم به بهترین صورتی که می توانستم عرض کردم و آن مرحوم سری تکان داد و فهمید که بنده کودن تر از آنم که بتوانم «پارسی باستان» یاد بگیریم و اهلیتی در آن باره پیدا کنم. لذا فرمود «چه چه اگر حالا یک «پذیرفته» به تو بدهم مطلب تمام است؟» عرض کردم ای آقا البته از سر من هم زیاد است و خدایش بیامرزد آن مرد نجیب نازنین را که یک «پذیرفته» به من داد و مرا خلاص کرد.

در درس مرحوم فروزانفر من بنده با خودم عهد کردم و به بعضی از دوستان هم گفتم که من خجالت می کشم نزد فروزانفر عرض هنری بکنم و خدمتشان برسم و آمادگی ام را برای امتحان عرضه بدارم و من این درسها (نظم و نثر) را تا خود استاد اجلّ مرا برای امتحان احضار نفرموده است از حضورش برای امتحان تقاضایی نخواهم کرد - مضاف بر آنکه این بنده آن قدر به امور اداری و تدریس سرگرم بودم که به راستی مجال این نحوه از دوندگیها را نداشتم - من بیچاره آن قدر گرفتار بودم که حتی وقتی جلسه (ژوری) رسیدگی به پایان نامه ام تشکیل شد و اساتید عظام، رَحِمَ اللهُ الماضیین منهم و حفظ الباقیین - عنوان دکتری را به بنده اعطاء فرمودند مجال اینکه به دفتر دانشکده و یا دفتر مجله دانشکده بروم و گزارشی تقدیم کنم تا در نتیجه خبر و عکس و تفصیلات!!! آن در مجله هم ذکر شود نداشتم و از این روی در آن مجله در قسمت خبرهای دانشکده ذکری از حقیر فقیر به میان نیامده است.

باری سال ۱۳۳۹ شد و من بنده هم چنان بی خیال بودم و امتحان فروزانفر مانده بود تا آنکه روزی در خیابان ویلا به حضرت استاد فروزانفر برخوردم و عرض سلام و ادب کردم. فروزانفر بعد از احوالپرسی فرمود: دامغانی تو چرا

نمی‌آیی امتحان بدهی؟ من بنده به تلجلج افتادم ولی توانستم عرض کنم که
قربان:

لطفی است که مالکان تحریر

آزاد کنند بنده پیر

این بنده دارد پیر می‌شود. شرط خواجگی آن است که

بنده‌ای کو پیر شد شادش کنند

پس خطی بدهند و آزادش کنند

من خودم را قابل اینکه عرض کنم آماده امتحانم نمی‌بینم.

خدا می‌داند ناگهان چشم‌های نازنین او پر از اشک شد و گفت: دامغانی
این چه حرفی است که می‌زنی، همین فردا حتماً ساعت ۹ بیا به همین دانشکده
الهیات (آن وقت دانشکده الهیات در کوچه خیابان ویلا بود).
فردا به مقتضای «یحمل اسفاراً» کشف‌الاسرار و خاقانی و بیهقی و
تذکره‌الاولیا و حافظ و «مصباح‌الهدایه» و جهانگشا و راحة الصدور و مثنوی
و ... را در کیف و چمدانی جای دادم و خدمتش شرفیاب شدم و با تعجب و
تعرضی لطف‌آمیز فرمود. اینها چیست؟ عرض کردم قربان حمل اسفار کرده‌ام.
خندید و اشاره کرد بنشینم و خودش دست کرد و یک کتاب از آن میان انتخاب
فرمود و لایش را باز کرد مصباح‌الهدایه بود. نیم‌صفحه‌ای خواندم و اجازه
خواستم بیان کنم. اجازه نفرمود. کتاب دیگری را برداشت. مثنوی بود. باز کرد.
داستان خروب و مسجد اقصی بود. دو سه تا سؤالی فرمود و گفت مبارک است،
زودتر رساله‌ات را بگذران که ما را با تو کار است و سپس دستور فرمود: چای

آوردند و چای را که در آن موقع که دهانم از هیبت و وحشت امتحان خیلی خشک شده بود بسیار به موقع بود نوشیدم و مرا مرخص فرمود و خود هم بزرگوارانه از جای برخاست و مرا مشایعتکی فرمود: و مجدداً فرمود زودتر کارت را تمام کن که با تو کار داریم.

xxx

کاش تشویق و قدردانی و حق‌شناسی که فروزانفر از دوستان و شاگردان خود می‌کرد سرمشق دیگر اساتید قرار می‌گرفت. ملاحظه فرموده‌اید با چه بزرگواری در ابتدای کتاب‌های خود از کسانی که در انجام و اتمام آن تألیف به او کمکی کرده‌اند یاد می‌فرماید؟ و هر چه را هر کس به او عرض یا تقدیم کرده به نام خود او ضبط فرموده است - در مقدمه «مأخذ ابیات عربی رساله قشیریه» که در یادنامه او (به عنوان یک شماره از مجله دانشکده ادبیات) چاپ شده است عرض کرده‌ام که با آنکه جز خداوند و خود آن بزرگ‌مرد کسی دیگر از یادداشت‌هایی که درباره آن ابیات به حضور مبارکش تقدیم کرده بودم مطلع نبود معذک امانت و تقوای ادبی او و حشمت و حیثیت عالمانه‌اش او را بر آن داشت که در مقدمه ترجمه قشیریه آنچه را که مرقوم فرموده مرقوم بفرماید و من بنده اینکه در این اواخر عمر کم‌ارزش و بیهوده خود قطعاً همان دو سه کلمه فروزانفر و همان قصیده مرحوم سیدالشعراء امیری فیروزکوهی و همان اجازه مرحوم استاد بدیع‌الزمانی کردستانی را بر همه دیپلم‌ها و لیسانس‌ها و دکتری‌ام ترجیح می‌دهم.

xxx

مرحوم علامه جلیل استاد اجل همائی - قدس سره - در ذیل مرثیه‌ای که برای مرحوم فروزانفر ساخته مرقوم فرموده که: «تاریخ وفات ادیب فاضل نامور و

دانشمند سخندان ادب گستر بدیع الزمان فروزانفر... که در ۶۸ سالگی و به بعضی

قرائن ۷۵ سالگی... درگذشت...» (دیوان سنا، ص ۱۸۰)

شک نیست که مرحوم فروزانفر حین الفوت ۶۸ سالگی اش تقریباً تمام شده و داخل ۶۹ سالگی می‌گردیده است. زیرا به قرار تصریح جناب محمدحسین ناصر قدسی عموهای مرحوم ایشان مرحومان احمد نویم و محمود احمدی و محمدحسین احمدی گفته‌اند سنّ مرحوم فروزانفر در هنگام وفات ۶۸ سال بود و آنان به جناب ناصر قدسی می‌فرموده‌اند که آقا در همان سنّ از دنیا رفت که مرادش حضرت مولانا به آن سنّ از دنیا رفته است (یعنی ۶۸ سالگی) مضاف بر آنکه نویم سه سال از مرحوم فروزانفر بزرگتر بود؛ یعنی حین الفوت فروزانفر ایشان ۷۱ ساله بوده‌اند. آن مرحوم هفده سال پس از فروزانفر در سال ۱۳۶۶ از دنیا رفته و قطعاً بیش از هشتاد و هشت سال نداشته است و حال آنکه اگر سنّ مرحوم فروزانفر را در وقت رحلتش ۷۵ بدانیم سنّ آقای نویم بر ۹۵ سال بالغ می‌شود که قطعاً آقای نویم به نود سالگی هم نرسیده است. و چون مسلم است که ولادت مرحوم فروزانفر در بیست و دوم ربیع‌الآخر سال ۱۳۱۸ قمری است پس سنّ آن بزرگ‌مرد و الامقام حین الفوت هفتاد سال و ده ماه و هفت روز به سال قمری که معادل شصت و هشت سال و دو سه ماه یا کمی بیشتر به سال شمسی باشد بوده است.

خداوند متعال درجات قرب مرحوم فروزانفر رحمة الله علیه را افزایش دهد، بَمَنِّه و کُرمه و الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

مخلص: احمد مهدی دامغانی

فیلا دلفیا ۱۳۷۵/۳/۱۷

یادداشت

۱. قدر اول اصطلاح نجومی است برای دوازده یا پانزده ستاره که از دیگر ستارگان بزرگ تر و درشت ترند، مجموع این «اقدار» شش تاست که در زمان تألیف دو «شرح چغمینی» عدد ستارگانی که رصد شده بود و برحسب ریزی و درشتی در آن «اقدار» معدود گردیده بودند بر یک هزار و بیست و پنج ستاره بالغ می شده است. (رک لغت نامه مرحوم دهخدا^(ه))

۲. یک روز گویا در سال یک هزار و سیصد و چهل و چهار در اطاق ایشان خدمتشان بودم و بعضی مشکلات «نظامی» را می پرسیدم، در این میان آقای ... که شاعر پُر بی فضلی نبود و در سیاست هم مداخله می کرد خدمتشان رسید و طبعاً افاضات مرحوم فروزانفر درباره ابیات مورد سؤال من منقطع شد. آن مرد به محض نشستن گفت دیشب فلان جا بودم و فلان کس در مقام جسارت به حضرتعالی برآمده بود و «حرف های گنده تر از دهنش» می زد. بنده دفاع کردم و او را سر جایش نشاندم. و رویش را به من بنده (مهدوی) کرد و گفت: قدر آقا را بدانید و هر چه می خواهید برسید. فروزانفر که به صورت ظاهر به او می نگریست و خاموش مانده بود، هر لحظه آثار ملامت و بی حوصلگی در قیافه اش مشهودتر می شد برای تخلص از سخنان آن آقا که بلکه آن مرد بفهمد و از ادامه چنان خزعبلائی منصرف شود، از من بنده پرسید خوب چه بود. آن بیت، دوباره بخوان ... ولی آن آقا به میان فرمایش او می دوید بالاخره یک ربع، بیست دقیقه ای گذشت و چنته مؤمن خالی شد و چایی نوشید و برخاست و تا حد دستبوس استاد هم خم شد و رفت (لابد پیش یک شخص متنفذ دیگر رفت که راست و دروغ هایی از همان نمط که به فروزانفر گفت ببافد و بلافد) فروزانفر فرمود: دامغانی کاش می شد امر ارشادی حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله و سلم - را که «أُحِثُوا التُّرَابَ فِي وَجْهِ الْمَادِحِينَ» است انجام دهم و اطاعت کنم و سپس فرمود آن بیت چیست؟ «أَوْكَلْنَا ظَنَ الدُّبَابِ... زَجْرَتَهُ... ضَرْبَتَهُ... دَفَعْتَهُ...» و هی چنین کلماتی را ردیف می فرمود چون احتمال دادم قصد آزمایشی از حقیر دارد با آنکه بیت را می دانستم چیزی عرض نمی کردم تا اینکه خودش فرمود دنباله اش چیست عرض کردم بیت همان طوری است که فرمودید که:

أَوْكَلْنَا ظَنَ الدُّبَابِ زَجْرَتَهُ (یا طَرْدَتَهُ) إِنَّ الدُّبَابَ عَلَى إِذْنِ لَكْرِيمٍ

فرمودگمان می کنم طَرْدَتَهُ بهتر است یا إِنَّ الدُّبَابَ إِذْنِ عَلَى كَرِيمٍ

بد نیست ترجمه بیت را عرض کنم به مضمون و زبان خودمانی

مگر هرگاه که مگس بیخ گوشم وزوزی کرد باید دست بلند کنم و او را برانم، اگر چنین کنم معلوم

می‌شود که خیلی به مگس اهمیت می‌دهم.

مقصودش این بود که هر کس هرچه درباره من می‌گوید بگوید یعنی مجال است اگر تبع بر سر خوردم که دندان...

۳. این مصراع را حضرت مولی الموالی در پاسخ نامه «معاویه» استشهد فرموده است و تمام بیت چنین است:

و غَيْرَهَا الْوَأَشُونَ أَنَّى أَحِبُّهَا وَ تِلْكَ شِكَاةُ عَنكَ عَارَهَا

«سخن چینان محبوبه را به خاطر آنکه من دوستش می‌دارم سرزنش می‌کنند اما این خبرچینی و بدگوئی مایه زیان و ننگی برای تو نیست».

۴. مرحوم سید مرتضی وثوق قزوینی معاون ظهیرالاسلام (جواد امامی) نایب التولیه وقت مدرسه سپهسالار بود و نمی‌دانم یعنی حال فراموش کرده‌ام که پیش از آن تاریخ یا پس از آن به نمایندگی مجلس شوری از قزوین نیز انتخاب شده بود. مرحوم احمد راد در نزد همسالان من معروف‌تر از آن است که چیزی درباره‌اش عرض کنم. از سال ۱۳۲۴ تا وقتی که در ایران بودم آن مرحوم را مرتباً و از سال‌های دهه چهل به بعد در ناهارهای چهارشنبه مدرسه سپهسالار، که درباره آن مکرراً از طرف «اصحاب چهارشنبه» توضیحاتی منتشر شده و جناب آقای دکتر محقق هم در آن جزوه شرح احوال خود مرقوم فرموده‌اند) در خدمتش بودیم من او را مردی «عادل» شرعی می‌دانستم آن چنان که مکرر از ایشان و مرحوم آیت‌الله مطهری شهید رضوان‌الله علیه استدعا کرده‌ام دو دقیقه در گوشه‌ای با هم بمانند تا من «صیغه طلاق» اجرا کنم که آن دو مرد استماع فرمایند و بر وقوع آن شهادت دهند و آن دو بزرگوار صیغه را استماع می‌فرمودند.

۵. بدیهی است غرض انحصار متعبدان و متعبدان اساتید عظام در این چهار بزرگوار نیست بلکه غرض نشان دادن و بیان مَثَل و نمونه است. من بنده در سفر حجی سعادت مشاهده حال خوش مرحوم الهی قمش‌ای - رضوان‌الله علیه - را در انجام مناسک و مستحبات آن دیده‌ام و غبطه خورده‌ام و مرحوم آقای مدرس رضوی آن قدر مواظب و مراقب امور شرعی و وظایف آن بود که از مختصر مال‌الاجاره‌ای که دو فرزند گرامی دانشمند او جنابان مهندس مجتبی و دکتر محسن از ارثیه مرحومه شاهزاده خانم ثابتی مادرشان (همشیره مکرمه شاعر شهیر و بزرگ خراسان سیدعلی مؤید ثابتی آدم الله بقائه) دریافت می‌داشتند در اول محرم هر سال محاسبه «خمس» آن را می‌فرمود و اخراج می‌کرد و «خمس و سهم امام علیه‌السلام» را حداکثر تا سوم محرم به من له الحق ایصال می‌فرمود.

۶. مقصود قصیده مبارکه فریده فائقه و فاخره و رائقه‌ای است که گاه به «کواکب الدرّیه» ملقب می‌شود و بیشتر هم به مناسبت آنکه «بوصیری» سراینده این قصیده در حال بیماری حضرت رسول اکرم - صلی‌الله علیه و آله - را در خواب زیارت کرده و آن حضرت تن‌پوش شریف خود را بر او پوشانده‌اند و او سلامت از خواب بیدار شده و هم به مناسبت قصیده اصلی و اولی «برده» یعین قصیده مبارکه ۵۴ بیتی «بانّت سعاد» که جناب کعب بن زُهیر (رض) در حضور پیغمبر اکرم انشاد کرده و حضرت جامه مقدس خود را به او صلّه مرحمت فرموده‌اند نیز «برده» بر آن اطلاق می‌شود. این قصیده مشتمل بر ۱۶۲ بیت است و متضمن تشبیب و تغزل و سپس تخلّص به مدح نبی اکرم (ص) و ذکر فضایل و مناقب آن حضرت و وصف معراج و طلب شفاعت از آن «شفیع البرایا» و امام رسل و خواجه هر دو عالم می‌باشند برای آن برده «کعب بن زهیر» و این برده «بوصیری» شروع و تخریصات متعدد و ترجمه‌های فارسی فراوان موجود است.

سراینده این برده شریفه که مطلع آن بیت است:

أَمِنْ تُذَكِّرِ جِيرانِ بَدَى سَلَمٌ مَزَجَتْ دَمْعاً جَرَى مُقَلَّةً بَدِمٌ

شرف‌الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری مصری متوفی در سال ۶۹۴ می‌باشد این روسیاه مکرراً این قصیده مبارکه را در مقام عرض ادب و اخلاص به ساحت مقدس نبوی و به امید شفاعت آن حضرت در دوره‌های دکتری ادبیات و همچنین در سال ۱۳۶۳ در مدرسه عالی تربیت مدرس داده‌ام و حفظ کردن مقداری از آن را همواره به دانشجویان توصیه کرده‌ام. خودم آن را به طوری درسی از مرحوم استاد فقیدم عبدالحمید بدیع‌الزمانی - طاب ثراه - تعلیم یافته‌ام.

یکی از دانشجویان محترم مدرسه تربیت مدرس در آخر سال تحصیلی ابیات معراجیه این قصیده فریده را که قطعاً در بلاغت و ظرافت هم‌تا ندارد با خط نسخ خوشی به زعفران برایم نوشته و در زیر آن به خط شکسته نستعلیق زیبایی مطالبی نگاشته است و این لوحه با قاب ظریف آن اینک بحمدالله در فیلادلفیا بر بالای سرم در اطاق کارم آویخته است. این را از این جهت نقل کردم که امیدوارم بلکه آن دانشجوی محترم آن زمان که نام عزیزش را فراموش کرده‌ام، این نوشته را بخواند و لطفاً خود را مجدداً به هر طریق که مصلحت بداند به مخلص بشناساند. ان شاءالله و البته اشعاری که مرحوم فروزانفر در هندوستان بر بالین همسرشان و در مدینه در مقابل روضه مطهره تلاوت کرده از همین قصیده است خود این روسیاه نیز مکرراً کرامت‌ها و برکت‌ها از تلاوت این قصیده مشاهده کرده و «فتوح» هایی یافته است.

۷. سرکار بانو رخشنده فروزانفر همسر مرحوم استاد اجل در سال یک هزار و سیصد و شصت و سه به

رحمت الهی واصل شد و مجلس ترحیم مشارالیه‌ها از ساعت سه تا پنج بعدازظهر در مسجد الجواد میدان هفتم تیر منعقد گردید و همچنان که دیدیم بسیاری از دوستان وفادار!!! و شاگردان حق‌گزار!!! مرحوم فروزانفر در آن ساعت کار و گرفتاری!!! داشتند و موفق به شرکت در آن ختم نشده بودند، چه می‌شود کرد گرفتاری!!! است.

۸. مرحوم محسن گنابادی که پس از خروج از زی روحانیت نیز کماکان او به شیخ محسن گنابادی معروف بود از اخیار و ابرار زمان بود و از اوایل تشکیلات عدلیه داور به فرار مسموع با اجازه مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا محمد نجفی معروف به «آقازاده» پسر دوم مرحوم آقای آخوند خراسانی که در آن ایام مرجع روحانی منتفذ مشهد به شمار می‌رفتند و پس از واقعه فاجعه مسجد گوهرشاد مدت‌ها در طهران محبوس و یا تحت نظر بوده و در همان شهر در سال ۱۳۱۶ متوفی و به احتمال مسموماً درگذشته است. مدفون در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم^(ع) داخل عدلیه شد و سپس به ریاست استیناف خراسان رسید و یکی دو دوره هم از گناباد به نمایندگی مجلس انتخاب شد و آخرین سمت او ریاست یکی از شعب (به نظرم شعبه ششم) دیوان عالی کشور بود و در اوایل دهه پنجاه به رحمت خدا واصل شد، در طریقت از مخلصان و ارادتمندان مرشد صمدانی کامل و عالم عامل ربانی حضرت آقای حاج شیخ حسنعلی مقدادی اصفهانی - قدس الله رمسه - بود.

۹. از جمله صاحبان مناصب تشریفاتی درباره ولایت‌مدار رضوی - سلام‌الله علی صاحبها - یکی هم «خطیب‌باشی» بود که در اعیاد و سلام‌های منعده و خصوصاً در روز میلاد سعادت بنیاد حضرت رضا - صلوات‌الله علیه (یازدهم ذی‌قعدة) در تالار تشریفات آستانه و یا در «الضیافه مبارکه» خطبه می‌خواند و نیز در مراسم تشییع روحانیون به نام و یا ارباب مناصب مهم دولتی، پس از تشییع و نماز بر ایوان یکی از غرفه‌های فوقانی صحن عتیق با بر منبری در خود صحن رو به قبله (یعنی رو به گنبد مطهر) می‌ایستاد و با صدایی غراً خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی و مدح و منقبت حضرت رسالت پناهی و ائمه معصومین تلاوت می‌کرد (و همین که به نام نامی امام ثامن ضامن^(ع) می‌رسید عامه مشایعین که همگی همچنان ایستاده در دور صحن بودند به طرف بقعه مبارکه حضرت و ضریح مطهر ادای احترام می‌کردند و سر فرود می‌آوردند) و سپس جملات مختصری در تعریف و تأیید متوفی می‌گفت و طلب مغفرت برای او می‌کرد و با درخواست فاتحه‌خوانی از مشایعین خطبه را به پایان می‌رساند.

قدیم ترین «خطیب‌باشی» ای که من بنده به یاد دارم مرحوم آقای حاج شیخ محمدتقی

معروف به «آخوند» بود که از مشایخ محترم خراسان و از وعاظ بسیار محتشم و مقبول در نزد خاصّ و عامّ به شمار می‌رفت. پس از او «مرحوم حاج عمادالدین فهرستی» که مردی تنومند و بسیار فاضل و ادیب و خوش خط و ربط بود بدان سمت منصوب گردید. نام خانوادگی آن مرحوم از آن جهت «فهرستی» بود که دو سه جلد اول فهرست کتابخانه مبارک آستان قدس رضوی را او تألیف فرموده بود از اواسط دههٔ دوم این قرن او به سمت سردفتری ۱۲ مشهد هم اشتغال داشت و به نظرم قبل از سال ۱۳۳۲ به رحمت خدا رفت... این توضیح را دربارهٔ این مرد محترم از آن رو عرض کردم که دیدم یکی از فضیلات جوان از روحانیون در مجلهٔ خوب و مطلوب آئینه پژوهش به مناسبتی از آن مرحوم با عبارت (عماد فرستی؟؟) نام برده بود.

۱۰. نام کامل مرحوم استاد ما آقای ادیب نیشابوری دوم چنین بود و با همین طول و تفصیل اسم خود را در اول یا آخر «دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی» مرقوم فرموده است.

۱۱. مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ سیف‌الله آسی تبریزی؟ عشق‌آبادی؟ از فضیلات معروف دهه‌های دوم و سوم و چهارم و اوائل پنجم این قرن خراسان است. عمدهٔ تدریس او «معقول» بود و بسیاری از فضیلات معاصر نزد آن مرحوم کتب درسی «کلاسیک» معقول از شرح منظومهٔ حاجی سبزواری گرفته تا اشارات و شرح اشارات و اسفار و امثال‌ها را تعلیم یافته‌اند. خود آن مرحوم مدعی بود اسفار ناطق است. آن مرحوم نیز به سردفتری اسناد رسمی اشتغال یافت. حقیر کمترین در درس شرح منظومه آن مرحوم و مغنی و مطول مرحوم ادیب - رحمة الله علیها - این سعادت و افتخار دارد که هم‌دورهٔ حضرت بندگان عالی آیت‌الله العظمی حاج سیدعلی السیستانی - متغ الله المسلمین به طول بقائه الشریف - بوده در طول حضرت ایشان در آن درس می‌نشسته است و الحمد لله تعالی که در حال حاضر حضرت معظم له مقلد بنده‌اند و بنده مقلد ایشان و بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. آدام الله تعالی ظلله العالی علی مفارق الأنام.

۱۲. مرحوم آقای حاج میرزا احمد مدرس یزدی از مشایخ و اکابر علمای معمر خراسان در دهه‌های دوم تا ششم این قرن و متخصص در تدریس شرح لمعه، رحمة الله علیه.

۱۳. در آن ایام بعضی سرشناسان سیاسی و اداری و دانشگاهی ایران به مرحوم دکتر منوچهر اقبال بیشتر متوجه بودند تا به اسدالله علم و بعضی برعکس این بودند و غالباً افراد هر دسته به نام علمی یا اقبالی معروف می‌شدند. و پس از صحنه‌سازی و خیمه‌شب بازی حزب‌های «ایران نوین» و «مردم» این مساله مکشوف‌تر بود، ولی رسوایی بدان جا کشید که به تأسیس حزب کذابی رستاخیز انجامید. ای بابا به قول شعر کلیله:

والدَّهْرُ دُوَّ دَوْلٍ تُنْقَلُ فِي الْوَرَى أَيَا مَهَنٍ تَنْقَلُ الْأَفْيَاءِ

۱۴. درباره مرحوم دکتر فیاض شرحی مفصل در مقاله «یادداشت‌های بی‌هقی» تقدیمی به حضور استاد دکتر شهیدی - دام عزّه و عمره مندرج در نامه شهیدی عرض کرده‌ام.

۱۵. نص حدیث شریف نبوی که بر بالای محراب مسجدالنبی (ص) نیز (یا بالای منبر؟) = پناه بر خدا بی‌حافظگی ام که با آنکه سال گذشته برای نهمین بار عمره مشرف بوده‌ام فراموش کرده‌ام در کجا دقیقاً منقوش است = چنین است: «ما بین قمری و منبری روضة فی ریاض الجنة» حدیث شریف در «دکنز العمال» ج ۱۲/۳۴۹۴۷ و ۳۴۹۴۹ و ۳۴۹۵۶.